Lucknow, 26/II/27
W. I.

بوزن برابر بگیرد و با هم سلایه کند
و بعد دندان را بطرز مسّی میمالد
دندان را باز باستحکام دهد
اما نیله توتیه را اول در روغن
~~.......~~
نیکو بریان کند که
تا حد سوختن
بعد آن
کار فرمایند

اگر کسی را خواب منقطع شده باشد
بهمنگ — اجوائن
نیم سیر — نیم سیر
و همه را با هم نیلو بکوبد و برابر ...
و بکف دست بمالد البته خواب آید

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان واودع فيه ما اودع في غيره من الموجودات والصلوة على نبيه محمد امين الامانات وصاحب المعجزات وخلاصه الموجودات وعلى آله واصحابه شفاة قلوب المرضى وهداة طريق الحق وماحي طريق اهل الضلال والطغاة اما بعد نموده مي آيد که اين مختصريست در بيان بعضي امراض کثير الوقوع وواجب الاهتمام است علاجات آنها مراد ان است آنرا وعلاجات آن بادويه مفرده ومرکبه آورده ميشود تا بوقت علاج معالج مضطر نشود وذکر بعضي مرکبات نيز کرد تا بوقت وجدان مرکب استعمال نمايد از سبب ترتيب و تاليفش فرزند سعادتمند که انتسابش بفرزندي کاتبان و امراي عالي قدر عاليجناب دلش مايل بفقر و درلباس فقر نخوت فخر نهش اگرچه در نسب دارد نسيب و بهره

ارجمانی اطال الله عمره و اسعده الله فی الدنیا والعقبی و انار الله

برهان ابائه و اسلافه و اسم شریفش برسم تتمه درین بیت مییش گشته

در جهان بیرون رهد دارد ادب ∴ طبش پرورده از روی نازی آید راز روی کاو

و این کتاب را عجالة العلاج نامیده شد زیرا که دوا از مفرد و مرکب

بانچه حاضر باشد تعجیل در علاج مقصود است و این مختصر مشتمل ابواب

باب اول در امراضی که تعلق بسر و دماغ دارد و درین امراض اول

درد سر است و در تعریف درد سر اطبا چنین گفته اند که الصداع

الم فی اعضاء الراس یعنی درد سر الم و وجعی است عارض اعضاء سر

می شود و اعضاء سر از حد ذات اربع اوست که آن چهار دیوار اوست

که آن پیشانی و پس سر و دو پهلو که جانب شقیقین است و یافوخ که

فوق سر است و مجموع سر مرکب است از هفت پاره استخوانست چهار

چهار دیوار و دو استخوان فوق سر که در یافوخ بینهما مشترک است

و استخوان قاعده که معتمد علیه سر است و سر بران تکیه کرده است و قید

اعضاء راس از قید و اخراج بیت بار که درد چشم است بر و دندان

زیرا که درد چشم و درد دندان است پس قید تعریف و تفصیل اجزای سر برای

اخراج بعضی امراضی است که ... اما از سر محسوب نیست
مثل امراض بینی و امراض روی و امراض که آتش و غیر آن الخ و نیست
سر است و از امراض سر معدود و محسوب نیست و حدوث و حصول
درد سر یا بسبب سوء المزاج ساده است و یا بسبب سوء المزاج مادی
و پوشیده نگردد که مراد اطبا از سوء المزاج آنست که مزاج صحی
خارج از اعتدال شود در جانبی از کیفیات اربع بحسب مزاج
مفرد که آن حرارت است یا برودت یا یبوست و رطوبت و یا بسبب
مزاج مرکب که آن خروج مزاج است از اعتدال در کیفیتین در حرارت
و رطوبت و یا حرارت و یبوست و یا برودت و رطوبت و یا برودت
و یبوست و مراد بسوء المزاج ساده آنست که خلطی یا مادهٔ از اخلاط
و مادهٔ بدنی سبب علت نباشد و مراد بمادی آنکه خلط و مادهٔ سبب علت
باشد و مادهٔ بدنی اولاً منقسم بدو قسم است مادهٔ ذو قوام و مادهٔ ذو قوام
اخلاط اربعه است که خون و بلغم و صفرا و سوداست و مادهٔ غیر
ذو قوام مائیه و ریح که موجب مرض است مثل حدوث استسقا
زقی بسبب آب و مثل حدوث فتق بسبب ریح و باید ... که حدوث

امراضی که از سوء مزاج ساده است تعدیل مزاج کافیست
یعنی ایراد اشربه و ادویه که ضد کیفیتی که موجب مرض باشد است
و اما در حدوث امراضی که از سوء المزاج مادیست استفراغ خلط
موجب مرض بعد از تشخیص آن باید کرد و مراد بتعدیل برابر ساختن
و موافق گردانیدن مزاج خارج از اعتدال است با مزاج اصلی
صحیح و مراد باستفراغ طلب فراغت از خلط مؤذی که موجب مرض است
خواه بفصد باشد اگر چنانچه موجب علت خون باشد و خواه بقی کردن
باشد و خواه باسهال باشد بادویه مسهله و خواه بحقنه باشد چه مقصود
طلب فراغت از خلط است نه آنکه عوام استفراغ میگویند و بآن قی
کردن میخواهند [illegible] زیرا که این یک فرد استفراغ است پس اگر
سبب دردسر سوء المزاج ساده باشد و آن سوء المزاج حرارتی [illegible]
و سرفه و قصور در آلات نفس نباشد شربت سکنجبین و یا شربت لیمو
باید داد و اگر چنانچه قبض بهم رسیده شربت از قند ده مثقال با آب تمر هندی
و یا آب آلو باید داد و اگر چنانچه معده ضعیف نباشد زیرا که قبض در این
حین مناسب نیست چه سبب تصاعد بخارات بدماغ می شود و این

موجب ازدیاد درد سر است و چون معده ضعیف باشد و سبب
ضعف رطوبات و مواد بلغمی باشد آب آلو سبب ضعف و سستی معده
میشود و اگر سبب درد سر سوء المزاج بارد ساده باشد گاه جایست
که بمجرد خوردن دوای حار مفرد تسکین می یابد مثل شربت اسطخودوس
تنها و اگر چنانچه بوجود برودت عطش عارض شود شربت اسطخودوس
باید داد که در واندکی از آب لیمو باشد و یا مقلاتی باید داد که شیرین باشد
مثل آنکه بادیان جوشیده بمقدار پنج مثقال در یک پیاله آب باز نیم آید
و مقدار هفت مثقال قند اضافه کرده باید خوردن و یا مربای بنفشه که
او مسماست بخمیره بنفشه در افواه عوام بمقدار هفت مثقال در آب گرم
یا بگلاب گرم کرده چهار قاشق حل کرده باید داد و یا گلقند بروجه مذکور
و یا عنب الثعلب و بادیان از هر یک دو مثقال طبخ کرده و قند بروجه مذکور
و یا بگلاب گرم کرده با دو دانگ روغن بنفشه حل کرده باید داد و
صداعی که بسبب قوت حس باشد چون اعضای ذکی الحس و ضعف
اندک الم و وجع متاثر و متالم می شوند خصوصا اعضای رئیسه در این
صورت علاج تخدیر حس است تا از آفت الم متضرر نشود اما تخدیر

عضو رئیس بجز بینست زیرا که زکاء حس وریابندگی او بسبب روحیست

که دروست و چون بهذیر کشنده روح از ان عضو منتفر شده نُبا الموذی

بجانب داخل گریزد و گاه باشد که بجانب خارج عود بکند و این موجب

هلاکست پس ازین جهت حذاق اطبا ازین تدبیر حذر کرده اند

زیرا که شیخ بو علی بن سینا گفته است که مشاهده کردم که شخصی سیاف حقنه

که دران افیون بود احتمال کرد و بالفعل بمرد پس اگر واقع شود بطلا

و ضماد کردن اولیست که بخوردن و شیاف ساختن و بان حقنه کردن

و این صداع که سبب ان قوت حس دماغ است مشارکست مر ان

صداعی را که سبب ان ضعف دماغ است زیرا که همچنانکه صداع بسبب

قوت حس حادث میشود بسبب ضعف نیز حادث می شود در سبب ضعف

دماغ باندک سببی قبول آفات میکند و توجه مواد نیز بجانب او بسبب ضعف بیشتر

پس مشارکت ثابت باشد و مخالفست از وجهی زیرا که صداع بسبب

قوت حس دماغ را وجهی صداع حواس صافی است و جمیع افعال دماغ

صحیحی و سالم است بخلاف صداع بسبب ضعف دماغ که درین صداع

حواس مکدرست و افعال دماغی سالم نیست پس در علاج قسم اولی اراده

قوت دماغ وجگر را و باشر به و ادویه طلایه باید کرد و در قسم ثانی از نزف

دماغ باشر به و ادویه لاتیه باید کرد و مشمومات نیز بکار باید برد و از بویهات

دماغ یکی عنبر است هم بخوردن و هم ببوییدن و استخدوس و شربت او

و در قسم حار ازین علت مالیدن صندل سپید و گلاب و آب کشنیز تر

و مالیدن روغن گل که در و اندکی سرکه مخلوط باشد و صداعی که سبب آن

ریاح و ابخره بدنی شدید مجدد باشد که موجب تفرق اتصال شود و تشخیص

و شناخت آن به بیرون آمدن و بلند شدن عروق و رگهای سر است

وانتقال وجع هر لحظه از موضعی بموضع دیگر از سر و سبکی سر و حدوث او

باز گوش تیز شود موجب علت سدر است که ان تاریک شدن

چشم است بوقت برخاستن و موجب دوار است که آن گردیدن سر است

وگاه چنانست که سبب درد سر گرمی است در مقدم سر شکوه میشود و

علامت آن ادراک رایحه کریه و اشتداد درد سر وقت گرسنگی و بوقت

حرکت وگاه درد سر بمشارکت معده میشود علامت آن تقدیم

ضرر در معده دانسته می شود یعنی اولا ضرری و ثانی بمعده لاحق میشود

در مثل غشیان و قلت اشتهی و طعام و فساد هضم و یا ضعف او

یعنی اگرچه قوت هاضمه تمام باطل نشده است اما ضعیف شده است
چنانچه کما ینبغی و بر وجه کمال هضم نمی تواند کردن و یا بطلان هضم رسیده
که هیچ چیز از غذا را هضم نمیکند و این رتبه از ضعف بدترین انواع ضعف
معده است و درد سر بدین اسباب که گوزه مبتدی از یافوخ می باشد
کان فوق پیشانیست و گاه چنانست که وجع مایل بمیان سر می شود که از آن
تخف می یابند و از آنجا شروع بتغاضی شود و این قسم از درد سر را
حالتش مختلف می باشد بحسب خوردن و گرسنگی و قسم صفراوی از درد
در گرسنگی اشتداد می یابد و علامت دیگر عطش است و تلخی دهن و قسم
بلغمی از درد سر را یکی از علامات ظاهره اش آنست که در سیری زیاده
می شود باندک زمانی بعد از خوردن با وجود [illegible] و سیلان آب
رفتن از دهن و قلت عطش و گاه چنانست که خوردن طعام تسکین
درد سر بلغمی می باشد که در معده است در بعضی اشخاص مثل کسی که حرارت
بیشتر در معده او خلط بلغم است که بسبب تصاعد بخارات رطبه از او
بدماغ موجب درد سر است و چون خوردن طعام بالفعل ردع بخار معده
میکند پس موجب تسکین وجع باشد و درد سری که بسبب بدی احوال

جگر باشد علامت آن احساس وجع بجانب راست می باشد وصداعی

که سبب آن بدی حال سپرز باشد احساس وجع بجانب چپ از سر می باشد

واین علامات اکثریست والا می تواند که علامات مختلف شود وگاه

چنانست که سبب صداع بدی احوال گرده است وعلامات آن

احساس وجع بجانب قفای سر است وسبب صداعی که مراق که پوست

شکم است وتصاعد بخارات از آن بسر ودماغ وعلامات آن آنست

که بیشتر سر درد میکند وسبب دیگر در عورات صداع بسبب علل بخارات

رحم است وعلامات آن آنست که درد محسوس درمیان ران باشد وقوت

واین درد باین علامت اکثر بعد از وضع حمل ویا اسقاط فرزند ویا احتباس

حیض است وبر طبیب صایب التدبیر آنست که تقدم ضرر در عضو

عند العلاج ملاحظه فرماید تا علاج بصواب باشد ومعدود از جمله اطبا باشد

وصداعی که سبب وحدوث تنها باشد علامت او بعد از وجود سبب

اگر عرض سبب زیادتی اوست زیادتی سبب وسکون اوست سکون

سبب واگر عرض سبب ترکیبی اصالة مرضی است بسر خود وصداعی که

سبب آن بحرانست حدوث آن بآخرست که حتما بحران آنست

غرض آنکه در صحبه ماده موجب حبسه خون و صفراست و بحران عبارت

از تغییر حال مریض در نهم یا سیزدهم یا چهاردهم که حدوث این تغیر مفضی

بخلاص مریض می شود یا بهلاکت پس این صداع حاصل درین وقت و

صداع بحرانی شده است و علامتش زوال بحران است و حدوث

صداع بحرانی در وقت بحران می باشد و در علاجات صداعات

باسباب مذکوره برین وجه باید کرد که بوقت مقارنت سرفه دردسر

اختیار انچه سرفه است از ادویه باید کرد بوقت قبض طبعت اختیار ملین

از ادویه باید کرد و هرچه گاه که واجب شود ایراد ادویه مسهله باید بعد

از ایراد جلاب منضج و حصول نضج و تفتیح مجاری واقع شود و بهر تقدیر

مراد تسهیل طرق بر وفق قوانین معتبره در کتب معتبره این فن است

واز قوانین معتبره تخصیص در علاج صداع انست که هرچه گاه که با صداع

الم و وجعی مقارن باشد در عضوی از اعضاء دیگر در اهتمام تسکین الم

آن عضو باید کرد و بمعالجه آن اشتغال باید نمود زیرا که وجع آن عضو

موجب اشتداد زیادتی صداع است و هرچه گاه که با صداع نزله و

زکام مقارن باشد یک علاج بمرخیات و بمالیدن روغنها باید کرد

واقتصار واختصار بر اسهال وتلیین طبیعت باید کرد وتبدیل
مزاج منحرف بجهت صداع باید کرد وتقویت سر ودماغ لازم باید
داشت بانچه منافی علاج نباشد وبباید دانست که درین علت اختیار
آرام وقرار واستراحت را نفع بسیار است زیرا که حرکات
وتخصیص تکلم باید کوشید وتلیین طبیعت زیرا که بسیار مفید است
ونهادن دست وپا در آبی که خیلی گرم باشد منفعت بلیغ دارد واز قدماء
اطبا آورده اند که اختیار طاقی از پوست ماهی که او را رعاده میگویند
بدین سبب که خاصیت این ماهی آنست که هر کس که او را بدست
بگیرد دست او بلرزه می آید وپوشیدن طاقی از پوست او در
ازاله صداع مجربست وعلاج صداعی که بسبب حرارتست شربت
آلوست یا تمر هندی یا شربت لیمو اگر از سرفه وضیق النفس مانعی نباشد
وجا اختی بر سر وحوالی او نباشد واگر هر کدام ازینها را با شربت نیلوفر
مخلوط دهند بهتر باشد وغذا درین صداع مزوره حب الرمان یا آب آلو
ویا تمر هندی هر کدام ازین بوقت عدم سرفه ویا گوشت مرغ و ماهی
ضعف باشد ویا مزوره از اسفاناخ یا چغندر یا کدو مجرد خرگست

و یا بقله یمانیه که سرخ مرد است هر کدام از اینها بعدم تب و عدم شره
یا گوشت مرغ مذکور و یا ترشیهای مذکوره باید داد و یا گوشت بزغاله
و یا توقلی بوقت عدم تب و عوارض مذکوره و ادویه موضعیه که
بر محل وجع باید نهاد و صندل و یا شاه صینی و گلاب اینها همه اگر
درد بیخوابی نیز باشد و اگر بیخوابی نباشد اندکی سرکه با این مذکورات
اضافه باید کرد باین طریق که خرقه کتان کهنه با اینها آلوده کرده باید
بر محل درد نهاد و ضماد از ین ادویه باید کرد جو کوفته و بنفشه خشک
کوفته از هر دو مساوی یکدیگر بگلاب و لعاب اسبغول که بگلاب باشد
و گاه بجهت تخدیر حس و تسکین وجع درین ترکیب مذکور پوست خشخاش
بعضی اطبا اضافه میکنند اگر نکنند بهتر است زیرا که از تخدیر عضو رئیس
و قریب او خارق اطبا منع کرده اند بسبب آنکه از ایراد مخدر عضو
رئیس بازکی الحس [illegible] روح از آن عضو متنفر شده می گریزد گاه شد
که روح بمحل خود عود و [illegible] نماید و این موجب هلاک شود و گاه
جهال از پوست [illegible] خشخاش تجاوز نیز را تیج میکنند که مخدر قویست گاه
ازین نیز تجاوز کنند و افیون در ضمادات بر صداع اضافه میکنند

وایشان همه مخاطره است و افیون از همه بدتر و اگر چنانچه وجع شدید
شود و علیل را بی تحمل و طاقت سازد آن زمان آن مخدرات ممزوج
با مصلح باید داد و مصلح زعفرانست اقل من القلیل و ضمادات یا طلاکه
بمثابه ماشی یا نخودی باشد باید کرد و بخوردن اصلا باید مستعمل نشود
تطویل درین مقام بنفشه و نیلوفر و خبازی که مجموع خرک است و ابرک
پوست خشخاش اگر الم قوی باشد و جو مقشر مجموعه ادویه قیاسا از سر
بمثقال و پوست خشخاش دو مثقال مجموعه در یک و نیم کاسه آب باید
جوشید تا نیمه بماند اگر ادکر بکس پالوده اول سر بخار او باید داشت
و بعد از آن آتش نیم گرم بر سر باید ریخت و ثفل او را بهنگام بر سر
بر بسته باید نهاد و از مشمومات نافع در صداع * گل نیلوفر و بنفشه
تازه و گلاب و برگ بید مرشوش بگلاب و اگر بیخوابی باشد روغن
بنفشه یا دام و یا روغن نیلوفر و روغنی که معمول اهل هند است که آنرا
اهل خراسان کاهو می نامند و در خانه که آن علیل است آب باید
پاشید اگر وقت تابستان و بهار باشد و گرد آن خانه نورت دار آن
باشد بسیار باشد بسیار نافع است و بوئیدن کافور در صداعی که
از

دموي باشد بسيار نافع است و علاج در صداع بارد شربت اسطخودوس
تنها يا ممزوج با شربت ليمو اگر عطش باشد زيرا كه گاه بلغم شور موجب
عطش ميشود و اگر عطش نباشد مطبوخ و جلاب شيرين اختيار بايد
كرد و اگر بلغم باشد منضج اختيار بايد كرد مثل جلاب شيرين از گلقند
با آب گرم و يا بنفشه مربي با آب گرم و يا منضج از بيخ سوسن برا
و اسطخودوس و پرسياوشان از هر يك دو مثقال در دو پياله آب خو
تا به نيم آيد آن گرباس پالوده هفت مثقال گلقند عسلي و يا قندي يا بعضي
سن و ماده در وحل كرده نيم گرم بايد اختيار كرد و اشربه سابقه
نيز مقدارش هر كدام موجود شود ده درم و غايتش ده مثقال با آب
گرم اختيار بايد كرد و غذا درين صورت زرده تخم مرغ نيمبرشت بايد داد
و يا مزعفره در آب و حوج آن نخود شكسته و اندكي ماش و يا مطبخه
با كشنيز و زيره و ادويه كه برگ اند و بمالند روغن زنبق و يا روغن
ياسمين و يا روغن زيتون كه در وي اندكي عنبر حل كرده باشند و يا روغن
گل مخلوط باشد و يا قرنفل سوده با روغن ياسمين بر فرق سر
عظيم المنفعت است تا بيجي در بن ماده سبوس گرم كرده و اگر

بوقت شدت وجع قدری نمک با سوس اضافه کنند صواب

واگر ماده قلیل باشد خرقهٔ مسخنه کافی است ضمادی که درین مقام باید کرد

تخم خطمی و تخم زغیرو اندک زعفران مثل انکه از هر یک دو مثقال باشد

زعفران نیم مثقال و اندکی مر مکی و گاه جند بیدستر افیون قرزکیت مذکوره

زیاده میکنند بوقت شدت وجع و انکه تجاوز بیبوست حسی کس و ازین

متغذی با فیون شوند خطر است خصوصا در علاج اعضاء رئیسه

نطولی که درین مقام نافع باشد بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش

و خطمی و ورق غار و اسطخودوس از هر یک برابر یکدیگر در قدری آب که

مناسب ادویه باشد طبخ کرده تا ثلث و ثلثان بماند سر بخار او

باید داشت و آتش نیم گرم بر سر باید ریخت و تفلش ضماد باید کرد از

مشمومات نافعه درین مقام عنبر و غالیه است که مفرده مستعمل شود

و بوقت شدت وجع مجموعه و بوئیدن [illegible] نرجس و ریحان و قرنفل

درین ماده قوی نافع است [illegible] در صداع حار و بارد و رطب و یابس

از مشمومات مرکبی از ادویات اختیار میکنند و [illegible] که آن مرکب را عجین

کرده مدور ساخته پیش علیل مبتلا بصداع میگذارند تا آرامی بود

وانرا در اصطلاح اطبا نقاجه می نامند و نقاجه درین مقام از لیمون

افیون و مشک و زعفران مساوی یکدیگر باید ترتیب داده باید

بوئیدن و در علاج صداع که سبب دران یبوست است اشربه درین

مقام جلاب و یا شربت نیلوفر و جده با آب سرد اختیار باید کرد و یا شربت

نیلوفر ممزوج با شربت بنفشه مناصفه باید با آب سرد اختیار و نهایت

شربت یازده مثقال است والا ده مثقال است و اگر درین شربت

بوقت غلبه حرارت تخم اسبغول شسته اضافه کنند صواب باشد

و اما آنکه در علاج صداع یابس ماء الشعیر با قند میدهند صوابست اگر طبیعت

علیل را ازان کراهت نشود و اگر کاهی قند صرف با تخم اسبغول

اقند مناسب است غذا در صداع بدین سبب بزغاله و بره فربه و یا

مرغچه فربه شود با تحیه باید اختیار کرد و اگر با آب انار ترش و شیرین بزند

بهتر باشد و گوشت ماهی نیز درین مقام مناسب است و تخم ... مطبخه

از برگ تازه چغندری که ... و اسفناخ و یا اگر او با گوشت مرغ

و فاشق اش شیره تخم معصفر و با شیره مغز بادام باید داد بدو ملاحظه

یکی آنکه شیره بادام افاده رطوبت میکند و دیگر ازاله قبض میکند که آن

موجب بیوست هست و ادویه موضعیه از ضماد و نطول و مشمومات انها
که مذکور میکردد مرکب از بنفشه و نیلوفر و کدوی تر براشیده بر محل
وجع نهادن مفید است و اکر وجع شدت باشد مجموعه ترتیب داده بر آن
محل بطریق ضماد یا طلا و یا نطول باید نهاد و دیگری کلاب و آب خیار
و بادرنک و عرق بید و عصارهٔ خبازی که او را اهل سمرقند میخ درک
می نامند و اهل شیراز و عراق نان کلاغ میکویند و اکر جراده کدوی تر
که مراد بآن تراشیده او ست سر را بان غلاف کردن و با تراشیده
بادرنک و برو ریختن شیر نیمکرم بر سر تراشیده بسیار نافع است و معاقب
سر را باب نیم کرم باید شست زیرا که مکث لبنیات در اعضا موجب عفونت
است موجب از دیاد صداع و چون ریختن شیر بر سر رطوبت مطلوب
حاصل شود و مکث او که موجب عفونت باشد از الهٔ ان بشستن سر
باید کرد و از مشمومات نافعه بوئیدن روغن نیلوفر و کل نیلوفر و روغن
بنفشه بادام و بنفشه و ... در ... آبهای ملایم بر سر از نفع
... است در علاج صداع ... ضمادی که نافع صداع یابس باشد از جو
... با لعاب اسبغول و عرق بید نافع است و مفارقت آبهای روان و ...

باب پانزدهم

بیند و استماع خرارات و مراد بخرارات فواره و ناوه
آب شارا است و صوتی که از آب در شاریدن حاصل می‌شود
دیگری حلوا از کدوی تر و نشاسته و قند پخته و سبز باشد نه
باین حلوا علاف کرد نیست و اما سوء المزاج رطب و علاج صداع
باین سبب و آنچه مذکور شد پیشتر در علاج صداعاتی که سبب در آن
سوء المزاجات ساده بود و اما اگر سبب صداع سوء المزاج مادی
باشد و آن چهار است اگر دو توأم باشد خون و صفرا و بلغم و سودا است
و اما اگر سبب صداع ماده خون باشد علاج بفصد است و تبدیل
مزاج بعد از آن بآنچه در صداع حار گفته شد از اشربه و ادویه و اطلیه
و ضمادات و نطولات و لخلخات و ادهان و مشمومات و غیر ذلک
من المعالجات از قطورات و سعوطات در این مقام مستعمل است
و اگر غیر دموی است بعد از تنقیه و تحقیق علامات اخراج خلط موجب
مرض است بعد از حصول نضج باید بدهند بآن خلط مثل مطبوخ هلیله یا
و یا سهل دو در اخراج صفرا و یا مثل آن در اخراج بلغم و یا مثل آن
در اخراج سودا و اگر ماده صداع مرکب باشد از صفرا و بلغم و سودا

مرجح انها ترکیب ادویه مسهله مختصه بهر یک است و یا بفزودی که مخرج
هر یک خلط باشد و آن غاریقون است و اشربه در صداع صفراوی آنچه
در صداع حاری ماده سابقا مذکور شد و شربت نیلوفر و سرکه که [illegible]
باشد و سکنجبین ساده اگر سرفه نباشد و ادویه موضعیه از طلیه و ضمادات
مثل صندل و گلاب و اب کشنیز تر بر سر طلا کردن و اگر وجع شدید باشد
قدری سرکه درین با ضماد باید آمیخت و اگر آثار صفرا و علامات آن قوی باشد
لعاب اسبغول با اندکی سرکه خلط کرده بر سر باید نهاد بطریقه طلا یا ضماد
و اما علاج درد سر بلغمی نضج ماده بلغم است بمثل بیخ سوسن و بادیان و تخم
کرفس چنانچه بیخ سوسن دو مثقال و بادیان سه مثقال و تخم کرفس یک مثقال
در دو پیاله آب باید جوشید تا نیمه کمتر بماند از کرباس پالوده قند سه مثقال
آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد این پرهیز اقل از پنج روز نباید و بهتر
هفت روز است و غذای این پرهیز گوشت مرغ و نخود شکسته و [illegible]
باشد [illegible] ادویه [illegible] دوا اول خوردن منضج سودا است
[illegible] بیخ [illegible] هر یکی دو مثقال و قند
[illegible] کمتر از هفت روز نباید و بعد از نضج مطبوخ افتیمون و یا حب افتیمون

و اما [illegible] تحقیق

[illegible]

ویا افتیمون صرف در ماء الجبن ویا در شیر مقدار مناسب از افتیمون اینز

باید کرد و چون خواهیم که صفرا که از صفرا نیز اندکی اخراج باید مقدار دا

محموده اگر شخص قوی باشد و الا نیم دانک محموده در بن مطبوخ باید

کرد و گاه خبانست که سبب صداع ضربه یا سقطه می باشد و درین صین

علاج تلیین طبیعت است هر دو بکار حادث سبب این ضربه و سقطه باشربه

واغذیه را دعه واختیار فصد است اگر چنانچه متحمل مریض باشد و مریض بسیار

ضعیف نباشد و اما اگر ضربه موجب جراحت و تفرق اتصال در سر باشد از

ایراد تشنها حذر باید کرد زیرا که درین صورت خوف حدوث تشنج که از امراض

مهلکه است و مالیدن روغنها مثل روغن بنفشه بادام و روغن گل

بهمگرم صداع نسبته کور را بسیار نافع است و علاج در صداعی که سبب آن

وصول باد سموم باشد استعمال هوای بارد است و خوردن اشربه و اغذیه

بارده رطبه مثل شربت از نیلوفر و یا شربت قند با تخم اسبغول و غذا مثل

آش کدو و گاه سبب صداع بسیار کردن وقاع می باشد و چون جماع موجب

یبوست است پس علاج صداع باین سبب را علاج صداع یابس باید کرد از

اشربه و اغذیه و در تقویت سر و دماغ باید سعی کرد و علاج صداعی که سبب

آن بخره خارجه از بدن است مثل بکه در تابستان نزدیک حیوانات

مرده متعفن مرور واقع شود و از بخارات متعفنه ایشان بشام رسد

ایراد مقابل ضدش باید کرد از مثل بوهای خوش و بوئیدن عنبر در

صداع باین سبب قوی نافع است و صداعی که سبب آن تفرق اتصال باشد

علاج ان اصلاح جراحت است بمراهم معینه و صداعی که سبب ان سده

حادث در مثل زکامات می شود و از راه فرود امدن مواد از دماغ بجانب

بینی مسدود میشود و بدین سبب درد سر میشود پس علاج درین مقام تفتیح

سده است با شربه مفتحه بمثل سکنجبین بزوری و بوئیدن نرگس و بوئیدن

سیاه دانه بریان کرده و در کوشه لته زیتونی بسته و گاه سبب صداع

قوت حس دماغ می باشد و بدین سبب اندکی از موثرات متضرر می شود

پس علاج درین مقام تبلید حس عضو است و محس بناقص او تا ادراک

بافت تالم نکند و ان باختیار مخدرات می باشد و پیش عقلاء اطبا حذر

ازین معالجه اولی است زیرا که [illegible] برکه است و تخدیر ان گاه حیات

موجب هلاک میشود زیرا [illegible] مخدرات یکی افیون است و ایراد او

بطریقه خوردن بی ضرورتی از عقل دور است زیرا کسی که او را عادت منکند

بهوت و دنگ می شود و باید که کسی او را مینورد اگر از خوردن او
فراموش کرد آبی سرد و خصوصاً ترشی خورد می میرد و بسیار آن از آن
واقع دست داده است و هلاک شده است پس تا توان ازین دوا
حذر باید کرد و اگر خیانچه احتیاج به تخدیر شود بسبب اشتداد وجع باید که معالجه
بجاور از خس و خشخاش بکنند و بالجمله علاج درین قسم از صداع تغلیظ اندیشه
از اغذیه و اشربه و ادویه و شربت خشخاش مفید است اگر غثیان نباشد
و از اغذیه مثل هریسه و گوشت گاو و آنچه از اغذیه غلیظ باشد و تبلید حس قوت
حساسه کند و صداعی که بسبب ان ضعف دماغ است علاج تقویت دماغ است
زیرا که مقرر داشته اند که هر عضوی که ضعیف می شود آفت و مواد بآن عضو
متوجه و منصب می شود و این موجب وجع و الم آن عضو است و چون عضو
در قوت خود قوی باشد مرآینه قبول اقامت مواد نخواهد کرد پس تقویت
دماغ بمعدلات مزاج دماغ باید کرد تا از انصباب آفات و مواد مامون
باشد و از جمله مقویات دماغ ضعیف [illegible] شد و نقل است بر سر و بوییدن
عنبر و کوارشها که در و عنبر باشد و اگر خیانچه ضعف دماغ بسبب مشارکت معده
باشد پس مراعات تقویت دماغ و معده باید کرد مثل شربت اسطخودوس

که در واب بهی باشد یا آب لیمو باشد و یا شربت یا در بخوبه مخلوط باشربت
لیمو یا شربت اسطوخودوس و خوردن اطریفلات در قسمی که بمشارکت معده
است بسیار مفید است و گاه سبب صداع بخار ردیئی از اغذیه است
علامتش اشتداد وجع است در سیر خوردن و سکون وجع در گرسنگی
علاج درین صورت استفراغ ماده بخار است و تعدیل مزاج دماغ و تقویت
او و تلیین طبیعت و بستن دست و پا لکم و مسکین مساوی و رادع
بخار کشنیز خشک و قند از مرکب آن دیگر شربت بهی و رب بهی و رب
سیب ترش و رب امرود و یا سماق و یا رب ریواج باید داد و باید
که اشتغال و خوردن این ربها بعد از طعام باشد و همچنین در صداعی که
حدوث او بسبب مشارکت عضویست از اعضا علاج او علاج آن عضو است
و گاه سبب صداع حصول و حدوث کرم است در معده و امعا و ترا فی
و تصاعد بخارات ردیه منته از و بدماغ علاج درین قسم از صداع شعبه
دماغ است بحب ایارج و اخراج کرم است باد و شعبه کرم و با اختیار
ایارج لوغاذیا باید کرد و علاج صداعی که سبب آن تنها تب است علاج
العلاج آن تب است یعنی تب را و صداع بسبب او را یکعلاج است و سبب

در صداعی که بحرانست او را نافع است در مقام معالجه نباید شد مگر انکه
وجع صاحبش را بضعف و شوریش بمنع اندازد و در بن صورت روغن بنفشه
و یا روغن نیلوفر و گلاب و عرق بید و عرق مورد یا عصاره برگ او
و یا آب خیار و یا در یک شیشه یا مجموعه دیگر از جمله دماغ سرسام است و این مرض را
بعبارت یونانی قرانیطس می نامند و این علت عبارت از ورم حار صفراوی است
و یا دمویست و یا از دم صفراویست که واقع در یکی از دو حجاب دماغ بود
که داخلند در سر و اکثر چنانست که بر یکی مقدم سر هست و یا در وسط سر است
و گاه چنانست که سرسام و قرانیطس را بر ورم نفس دماغ نیز اطلاق
میکنند و این اطلاق بمذهب جالینوس نشواند بود زیرا که مذهب او انست
که هرچه نرم است از اعضا مثل دماغ که مراد بان نفس اکثر مغز سر است و هرچه
صلب است مثل استخوان قبول ورم نمیکند و باقی حکما در بن مسئله
مخالف ویند و میگویند که هرچه از اعضا قبول غذا میکند قبول ورم نیز
می کند و لا شک هر عضوی که بدن انسان از و ترکیب یافته من عند الله
همه قبول غذا میکنند و شاهد صدق بر بطلان قول جالینوس درین زمان
حدوث آبله است بین احساس و زیاده شدن بعضی استخوانها در بن علت

قول جمهور علما و اطبا در ورم استخوان و دماغ حق باشد و گاه چنانست که ورم
جمیع دماغ را پس آفت عام است جمیع افعال نفس نفسانی را و علامات این
علت ... لازم است و درد سر و گرانی او و اضطراب و خواب شوریده و تشویش
و دیدنهای پریشان و بدن و فساد در افعال ذهن و اختلاط عقل و بیحسی
... و رقت بول و اگر چنانچه درین علت بول مایی باشد دلیل هلاک عقل
و احوال نفس میان منشاری و موجی است زیرا که اگر ورم در حجاب دماغ
منشاری است و اگر چنانچه ورم عارض نفس دماغ است موجی است
و چون ورم در حجاب و مخ که نفس دماغ است عارض شود باعتبار حجاب
منشاری بودن اکثر است و باعتبار نفس دماغ موجیت اکثر است
کبیر از علامات ... بیماری ... بعد از زردی یا بعد از سرخی و تقطیر بول
نمی ایستد و عدم شعور و تخیل تلمس اعضای و اطبا جازم اند بر آنکه در تبهای
حاره هرچه گاه طبیعت بسته شود و اجابت نشود و بول رقیق باشد و سرگران
شود و درد سر دایم باشد و رعاف نشد باید مقرر سرسام یعنی معالجات
متعاقب این احوال سرسام ... شد و این مرض اکثر در تبهای حاره
حادث می شود و در حصبا و تبهای صفراوی و علامت قسم دموی از آن

علا

علت اختلاط عقل بسیند و حدوث خنده و سرخی رنگ زبان و تیرگی
و چشم و بیرون آمدن رگها و قطرات خون از بینی چکیدن و علامت
در صفراوی بیخوابی و برجستن و زردی زبان و روی و تلخی دهن و غیر ذلک
من علامات الصفراء علاج او علاج تب صفراویست و چون بی صداع
نیست و علاج صداع باید کرد از اشربه و اغذیه و اطلیه اما درین مقام
احتیاج بذکر آن نیست که مراد بآن آواز است از آیشاد مثل دواره
و ماء اسبا و مقارنت عملی بلغ بر محال و اماله ماده علت باسفل کقبه
و بستن اطراف بدن که از شدالیهاست بدست یا مابعدن و
و یا بشدت و از جمله امراض دماغ رعونت و حمق است و مراد باین
[illegible] نقصان قوت فکریه و یا بطلان این دو قوت است حدوث این علت
از برودت ساده است یا از برودت مادیست و یا بسبب یبوست ساده
و یا بسبب یبوست مادیست و یا بسبب هر دو یعنی هم برودت و هم یبوست که
ساده باشد یا مادی و گفته شد که نقصان فکر است مقصود آنست که
علت موجب آنست که صاحبش در ترتیب مقدمات از برای حصول نتیجه
بروجهی که نتیجه از مقدمات مرتبه است در دل نتیجه برود صواب و کمال

باشد نیست و اگر باطل باشد نیابد که صاحب علت هیچ مقدمه از
برای حصول مقصود خود ترتیب نمی تواند کرد و بالجمله علاج این علت تعدیل
مزاج سر است و تعدیل چون بفصد و تنقیه سر و تقلیل غذا و تلطیف او یعنی
غذا کم باید داد و آنچه داده شود غذای لطیف باشد و آنچه درین علت فایده
بلیغ دارد اطریفلات است و هلیله پرورده و معجون فلاسفه و از قوی تر معجون
بلادر صغیر و این معجون وقتی باید داد که مزاج سرد بدن در غایت سردی باشد
زیرا که بلادر از ادویه حاره در درجه چهارم است و استعمال او در امزجه حاره
یا در امزجه بارده قلیل برودت موجب هلاک است و نیز از ادویه مفیده
درین علت کندر و زنجبیل و قند و زنجبیل پرورده است و استعمال قوت فکری
در علوم عقلی و مشکلات آنها در ازالت این مرض با تاثیر تمام است زیرا که تقویت
قوت فکری با استعمال فکر است دیگر از امراض دماغ نسیان است و او را
نیز نقصان یا بطلان قوت ذکر تعریف کرده اند سبب او نیز برد ساده است
یا برد مادی است و مرکب این دو سبب علاماتش شناخته میشود
و یا آنکه سبب این علت یبوست است و اگر چنانچه یبوست سبب علت باشد
صاحبش یاد ندارد مگر آنچه در قدیم زمان بروی گذشته است از احوال

و اگر سبب

واگر سبب علت رطوبت باشد صاحبش را بیدار دمگر وقتی را وانچه
در حال برو میگذرد وبالجمله علاج او علاج حمق است ودرین سخن محل بحث است
زیرا که سببی که یبوست باشد با این سبب که رطوبت باشد منافات دارد
پس چون علاج او علاج حمق باشد از جمیع وجوه ودیگر از امراض دماغ
مالیخولیاست ومراد بمالیخولیا تشویش در ظنون وفکر است بفساد وخوف
چیزها که عادة انسان ازان نمی ترسد واورا سه صنعت است یکی انکه
سبب در نفس دماغ است واین قسم را علامت آنست که صاحبش را
همیشه نظرش در زمین است ودر رقص آمدن ملتفت بحرکتی نیست
وبیخوابی بسیار دارد ودرین قسم علامات سودا در ظاهر بدن ظاهر نیست
وکبودی رنگ روی وچشم در وظاهرست واین اشر اصناف ثلاثه است
ودوم آنست که سبب در تمام بدن ظاهر است وعلامت سودا در جمیع
بدن ظاهر وعام است واین اسلم اصناف مالیخولیاست چه ظاهرست که
چون طبیعت ماده مرض را بخارج بدن دفع کند در باطن آن سورت
وشدت نمی ماند ودماغ از آفات این ماده مامونست پس این صنف
اسلم باشد وسیوم آنست که بشرکت مراق است واین قسم را

مالنخولیای مراقی می نامند و مراد بمراق پوست شکم است و سبب درین
علت شدت حرارت جگر است که خون را می سوزاند و مندفع بسپرز
میگرداند از مجرای معتاده که میان جگر و سپرز است و سپرز این
سودای محترق را از خود از مجرای معتاده که میان او و فم معده است
بفم معده دفع میکند و ازین جهت است که صاحب مالنخولیا این سبب را
همیشه دردی میباشد و شهوت کاذب بسیار در غذا و سوزاک فم معده
و اگر خیانجه قی کند البته طعم آن قی ترشش خواهد بود و هاضمه در غایت ضعیف
بسبب مضرت رسانیدن سودا بمعده و حصول بسیاری نفخ بدل
و خشونت در چشم و پلک و فعل این بسبب تصاعد انجره ردیه سوداویه
می باشد بسبب حصول نفخ و الم و وجع معده و مراق لازم این ضعف
مالنخولیا است بسبب درد و ضعف اول با مزاج سوداوی بارد یابس
که سبب او توحش روح است و یا سبب خلط سوداویت طبیعی است یا
سودا المحترق از صفرا و [illegible] صورت صاحبش را حقد و حسد و غیر ذلک
از اخلاق ذمیمه می باشد [illegible] سوء ظن و انچه ماده سودا موجد آنست
و جبرت و بالجمله مالنخولیا کم است که بی شرکت از حرارت قلب و کیفیات

او باشد و علاج درشتی که بسبب آذیه سودا عام باشد جمیع بدن را بفصد است
اگر چنانچه علامات خون نیز باشد مثل سرخی چشم و بیرون آمدن رگهای
که ممتلی باشد از خون و علاج در ضعاف دیگر ازین مرض ماءالشعیر ساده
است و یا ماءالشعیر مزور با قند و یا جلاب از گلاب و قند و تخم ریحان
باید داد و یا با عرق گاوزبان و یا شربت با عرق گاوزبان و مقدار
شربت اکثرش از قند ده مثقال و اقلش هفت مثقال و آب بمقدار چهار قاشق
و غذا گوشت مرغ فربه و نخود و ماش مقشر باید داد و با غذا مرغ را
با گوشت بوقلمون و یا بره و یا بزغاله متوسط فربهی در آب آلو باید پخت
و وقتی که سبب علت سودای صفراوی باشد و مراد بسودای صفراوی
آنست که صفرای طبیعی سوخته باشد و سودا شده باشد گاه
بر سبیل نقل از بعضی حلواها درین علت مفید است مثل حلوا که از
نشاسته و روغن بادام بپزند و یا روغن خشخاش بپزند و با تخم خشخاش
درین حلوات اندازند بجهت آن [illegible] و تخم خرفه نیز درین حلوا
انداختن نیک است یا شیره او درین حلواها و از میوها درین علت آنکه
مفید است خیار و بادرنگ و اگر سودا از صفراوی باشد آلوی تبرزین

وخربزه اگر منوادی نباشد وزردالو وسیب وانار شیرین وامرود
وجمیع اینها بقدر اعتدال اختیار کردن مفید است و مالیدن روغنها
بر سر بر تراشیده مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و روغن
شیرین صرف خصوصاً در صنف اول ازین علت بر شکم معده و مالیدن
روغن گل بر ناف خصوصاً در مراقی و نیز روغن سنبل و مصطکی بر مواضع
مذکوره در صنف مذکور بسیار نافع است و تکمید معده و ناف با سبوس
خشک گرم کرده و نطول مطبوخ درین علت از بابونه و اکلیل الملک و دو رق
انزج باید کرد از هر کدام استعمال در یک سیر کاسه آب با آتش ملایم
جوشیده به نیم آورده نیم گرم لته آلوده کرده بر مراق باید نهاد یا بالا
ریخت و چون موجب حصول و احتراق حرارت مزاج جگر است تبرید
جگر باید کرد بمثل طلا یا ضماد از صندل و شمه کافور و یا ضماد از آرد جو سه حصه
و صندل یک حصه با گلاب یا آله غلیظ تری ساخته بر مجارات جگر باید
نهاد و چون خشک شود مکرر کنی چنانچه روزی دو سه نوبت و شب یکبار
و تلیین طبیعت درین علت اگر احتباس و قبض غالب باشد و آن با دستار
اقتصار کنند بر فلوس خیار شنبر است با اندک روغن بادام شیرین

با جر

بابجد اسهال بانجا بد و مجرّد ملیّن کافی باشد و یا بحقنه نرم از ادویه مقرره
در علاج قولنج و خوردن گوشت کبوتر و شوربای آن از انفع اشیاست خصوصا
در قسم مراقی و در این علت در هر چند روز قلیلی استفراغ از خلط موجب علت
واجب است از مثل خیار شنبر و سنا مکی و اسطوخودوس با مطبوخ فاکهه
که در جمیع قراباذینات مبین است و ایراد او موجب تطویل است و مثل
نقاع قلیطر الی الفراذین و یا لحب و این جمله از تراکیب معروف و
مشهور است و با اختیار استعمال افتیمون در شیره تازه پخته یا خام
و ... و اختیار این مطبوخات و حبوب بعد از اختیار جلاب
و غذای مناسب و جلاب بمدت چند روز و انتظار نضج باید و با سبوس
سودمند است و مثل ماء الجبن باید داد بعد از اختیار جلاب
و پرهیز و حصول نضج ماده مرض و یا اطریفل صغیر مقوی با افتیمون باید داد
و این القسم اول ازین مرض نسبت است و در این علت هر چند روز
از ایراد ادویه مسهله استراحت علیل باید فرمود و باز ایراد مسهل ها
کرد و استعمال و ایراد مفرحات ... این علت بسیار مفید است
بعد از استفراغ از خلط موجب مرض صاحب علت می باید که الزام عقل خود

کمند باین که ملازمت کسانی کنند که در حین صحبت از ایشان شرم میداشته
و معالج و اصحاب علیل در رای و ظنون او کاهی بانچه میکوید شنوند اما
عمل بانچه میکوید نباید کرد و حکما و اطبا متفق اند برین که این عقلای ناس
و انکسانرا که فکر در عاقبت امور میکنند عارض میشود و زنانرا کم می
شود و اگر بر سبیل ندرت واقع شود افحش از رجال است و ثوران
و طغیان این علت اکثر در بهار است بسبب طغیان اخلاط درین فصل و در
فصل تیر ماه نیز بسبب حصول سودا در فصل و نوعی از مالنخولیاست که مسماست
بقطرب و قطرب حیوانیست متحرک و صغیر بر روی آب حرکات سریعه مختلفه
میکند و آرام و قراری ندارد و چون صاحب این علت را قراری در
مکانی نیست و همیشه در حرکت و راه رفتن است تشبیها له مسما باین
اسم شده است و علاج او علاج مالنخولیاست و دیگر از جمله امراض دماغ
دوار و سدر است که سدر را ظلمت بصر لازم و مراد بدوار کردیدن سر است
و مراد بسدر تاریک شدن چشم است بوقت برخاستن و دوار بعضی سدر
میشود و امتداد سدر بعضی بصرع و ظلمت بصر و عکس نیز کفته اند و سبب
در حدوث هر دو بخارات یا از معده و بدن متصاعد بدماغ می شود و یا

درمعا

دوران نیز در دماغ هست که از جهت رطوبت و حرارت بخره اجرات
دوران میکند و یا بسبب ضربه و سقطه است بر سر که موجب تحریک مواد
رطوبات است و این موجب دوران بخارات و یا بسبب بخارات
متصاعده از معده است و یا بخارات متصاعده از اعضای
دیگر و یا بسبب سوء المزاج مختلف است که بسبب اختلاف او ارواح گرم بخته
بر سبیل دوران در دماغ میکند و هر کدام از اسباب را علامتش ساخته
میشود در کار چیانست که بسبب دوران شخص است بر نفس خود این
دوار می شود زیرا که درین فعل اخلاط و ارواح و بخارات همه متحرک
میشوند بحرکت دوری و این موجب دوار است و چون این فعل متراد ف
شود و مرتبه دوری حادث شود و این را در خارج در امثال کاسه راست
که او را اگر دانند و بر زمین نهند یقین که کاسه در حین ساکن است و آ
که در کاسه متحرکست بحرکت دوری و یا بسبب در حدوث دوار ضربه
یا سقطه است که موجب دوران ارواح است مثل آنکه کسی تحریک آب
یا بخاری که ساکن کند چه در حین زدن عضوی که سر است و یا شخص این
ضرب موجب حرکت رطوبات و اخلاط او ست و این اگر بر سر واقع

شود مر آنچه موجب دوار خواهد بود و به این اسباب بعد تقدم
اسباب مذکوره معلوم خواهد شد یعنی باید دید که بنا بتقریب حدوث
علت کدام از اسباب مذکوره واقع بوده است پس علاج باید جهت
آن سبب باید کرد یعنی اگر ضربه و سقطه باعث بر دوار شده جهت
علاج سقطه و ضربه باید پیش گرفت و علاج این دو علت مذکور در او
تقویت دماغ است با دویه مختصه بدماغ و گفته شد که اگر سبب سقطه و ضربه
باشد علاج او علاج سوء المزاج حادث از و و تنقیه دماغ از فضول موجب
مرض و تنقیه از بخارات ردیه و تقویت معده و اعضای مشارکه با دماغ
و آنرا از طریق بحر کیفکان از واجبات است بر دادع از اشربه و اغذیه
و مالیدن اطراف و خاریدن پایها در حمام و غیر حمام بعد از شستن با آب
گرم نیک و این را در ازاله این علت تاثیر بلیغ است و خوردن شربت
مثل حماض ترنج و یا شربت لیمو و یا شربت لیموی ممزوج با شراب سکنجبین که
منقی و مقوی دماغ است و اگر چنانچه قبض در طبیعت باشد شربت از
و تمر هندی باید داد و یا شربت آلوی بخاری با لعاب اسپغول و یا شربت
بنفشه ممزوج با شیرین آلو و تلیین طبیعت با قند ملینه یا با تنقیه از ملین

باید کرد مثل شیاف بنفشه معروف و مشهور و با مجرد حس که مراد بان
قراقوروست شیاف ساخته باید برداشت و اگر چنانچه شیاف و فتیله
کافی در مقصود نباشد اختیار حقنه باید کرد اول حقنه لینه و اگر این نیز کافی
نباشد حقنه متوسطه و اگر این نیز کفایت نکند حقنه حاده غرض از حقنه
حاده آنست که ادویه آنش بقوت تر باشد چنانچه در و مار جو حمار شنبر
از مثل بربند نیز باشد تا در اجانب نیز اقوی باشد و باید که معالج درین
علت در اغذیه گشنیز با خیک را فراموش نکند و غذای اصحاب دوار
مزوره که آش پر بنز است از انار دانه و با آب لیمو یا اسفاناخ و یا از
سماق و کدوی تر اگر وقتش باشد و یا آش آلو و اینها با گوشت مرغ
اگر علیل ضعیف باشد و اگر قوی باشد بی گوشت باید داد و از جمله امراض
دماغ صرع است و در تعریف صرع گفته اند که صرع سده غیر تامه است
مر بطون دماغ را زیرا که اگر چنانچه تامه می بود سکته می نامیدند و صرع در لغت
افتادن بیاکاهست بر رو و چون صاحب این علت بوقت نوبت
بناگاه می افتد این اسم بر و نهادند و مراد بسده تمام آنست که سده
عارض تمام بطون دماغ شده و بغیر تام آنکه سده عارض بعضی بطون دماغ شده باشد

وبعضی دیگر بی تشنج اعصاب لازم این علت است زیراکه هرگاه
که اذیت زیاده مولم متوجه مبدا اعصاب که دماغ است شود هر آینه
در اعصاب بسبب اذیت آن تشنج حادث خواهد شد وان تقدر است
است واگر چنانچه معالجه نیابد موجب هلاک است و وقوع ایشان سدد
مانع حس و حرکت در است ایستادن است و سبب حدوث این انقباض
و در هم کشیده شدن دماغ است از جهت موذی که آن بخار ردی است
ویا عروض کیفیت سمیت مر دماغ را چنانچه بسبب نیش زدن عقرب
عصبی از اعصاب را و بدین سبب چون مبدا عصب دماغ است
شده منقبض می شود ویا سبب حدوث موذی بدنست از عضوی که
مشارکت با دماغ دارد زیراکه اعضای مشارک از آفات یکدیگر لاجرم با
متاذی و متالم می شوند وچون الم بشدت وصل دماغ شود احداث
اشتمال این مرض می کند چنانکه از فساد منی وانقطاع عدو ترای بکار
شدید از و بدماغ این حادث میشود و در نسوان بسبب اختناق رحم
وجوی خست صرع حادث می شود و مراد باختناق رحم علتیست که آن
خفه شدن رحم است بسبب عروض کیفیت حادث لیرخینی تشنج و مراد

ل است

علیت

رحم

رحم و بعروض بخارات ردیه بسوی دماغ و یا بسبب عروض رنج شدید در
منافذ و مسامات که در روح سرایت کرده بمواضع مقصوده میرود
و چون طریق مسدود می‌شود مراجعت بمبداء خواهد کرد و این موجب الغاص
دماغست و حدوث صرع **و دیگر** سبب می‌تواند که خون صفراوی
باشد و این قلیل و نادر است بغیر حدوث صرع بدین سبب قلیل الوجود است
زیرا که خون رقیق و لطیف و صفرا ازو الطف و ارق است ممکن نمی
شود و زود میگذرد و یا سبب صرع سودا است و علامت او اندفاع
جمله سودا است بدفوع دفی و علامت مالیخولیا درین صورت با صرع
ممزوج است و اگر چنانچه سبب در نفس باشد دلالت میکند بر ثقل
دایم در سر و زبان و ظلمت بصر و کدورت حواس و سلامت باقی
اعضا و آنکه سبب در جوهر نفس دماغ باشد بدتر است از آنکه در غشاء
و پردهای دماغ باشد و بر سببی که رطبیت و بخاری که دلالت میکند بمدد
و قلت ثقل و قلت تشنج بران و هر خلطی از اخلاط اربعه بعلامات او
شناخته می‌شود و ریق و آب دهن درین علت علامات بلغم است
و آن چین نوبت شبیه کف از دهن مصروع ظاهر می‌شود و در بول

صاحب این علت در قاروره بشکل شیشه که آخته ظاهر می شود و چون
سبب بلغم است صاحبش را جبن غالب می باشد و نسیان و کسل لازم
این ماده است و اگر حدوث این علت بشرکت معده باشد حدوث این
علت بوقتی مثلا از طعام بیشتر می باشد و چون امتلایی باشد حدوث
او بیشتر غالب است در اکثر و کرب و خفقان این علت را لازم است
خصوصا بوقت نوبت و گاه صاحب این علت را بوقت صباح عارض
میشود و گاه سبب درین علت بشرکت اوعیه منی و مکان منی می باشد
و علامت او آنست که در حین گرفتن صرع منی بی اختیار از صاحبش جدا
میشود و گاه سبب در حدوث صرع کرم حاصل در معده و امعاست
و گاه چنانست که ماده علت دماغ است همچنانچه ماده
علت در ابهام پا باشد زیرا که صاحب علت در روز نوبت بیابد که بما علت
احساس حرکتی میکند مثال حرکت مورچه از جانب ابهام پا بجانب ساق
و از آن مرتفع شده و واصل دماغ می شود و صرع حادث میشود و در این
قسم است که داغ بین المفصلین ابهام منجی از این علت است و علاج این
علت استفراغ ماده علت است اگر چنانچه وحدی باشد بعد تقلیل

علا

غذا و اگر حاجت به مسهل باشد استفراغ با ایارج باید کرد و با حب قوقایا
و یا با ایارج لوغاذیا و با مسهل از این ادویه ترکیب کرده باید داد
تخم حنظل و محموده و نمک نفطی و مقل ازرق از هر کدام دانگی از مثقال
اسطوخودوس یک مثقال غاریقون چهار دانگ هلیله کابلی و ایارج فیقرا
هلیله سیاه از هر یک دانگی و یا معجون مویزی و یا اطریفل صغیر
مقوی با ایارج فیقرا هر یک از سابق و لاحق بر وجهی که رسم است ترکیب
کرده باید داد و یا مسهل از این اجزا که مذکور میگردد باید داد اسطوخودوس
و غاریقون از هر یک یک درم که چهار دانگ از مثقال می شود مقل ازرق
و کثیرا از هر یک دانگی و اما اگر سبب صرع ماده سودا باشد در این مقام
از مسهل مطبوخ افتیمون و یا حب افتیمون باید داد و یا اطریفل مویزی
با ایارج فیقرا باید داد جمیع آنچه از مسهلات مذکور شد سابقا بعد از
جلاب منضج و غذای ملایم نضج مدت هفت یا هشت روز اقلش
پرهیز باید کرد و بعد از آن یکی از تراکیب مذکوره را اختیار باید کرد
و یا مسهل از این اجزا که مذکور میگردد باید داد حجر ارمنی شسته لاجورد
شسته که در وی صابون در آنجا و نباشد و ایارج فیقرا از هر کدام

دو دانگ محموده و کثیرا و رب سوس و مقل از هر یک و تخم حنظل از
هرکدام دانکی مجموع ادویه بروغن بادام شیرین بسرشته بعد ازان چرب کرده
تا با آب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقداری که توان فرو برد
و در قسم صفراوی ازین علت تنقیه بقرص بنفشه باید کرد و با مطبوخ
فاکهه که در قرابادینات مذکور است و یا با ایارج معجون با آب سیب
زرد و منضجات این مسهل است که در علاج صداع حار صفراوی
مذکور شد و ان قسم که سبب مشارکت معده است و بخارات متصاعد
از وی در علاج او بسیار نافع است و تنقیه و تقویت معده باطریفلات
و ایارج فیقرا و آنکه سبب آن کرم باشد علاج ان علاج اسقاط
کرم است با تقویت دماغ و علاج دران قسم که سبب سمیت حادث
در منی باشد و یا احتباس رحم باشد استفراغ منی است و اصلاح
عضو و تقویت دماغ و آنکه سبب در شرکت اطراف است مثل
انگشتان همچنانکه از انگشت ابهام یا بوقت نوبت صاحبش احساس
حرکت بجانب دماغ میکند و علاج درین مقام ربط و بند و تقویت آن
عضو است و اگر صاحبش طاقت قطع ان انگشت دارد باید کرد و اگر

چنانچه

صاحبش را محا[illegible] نباشد داغ بین المفصلین ابهام باید کرد و بسیار است
که با وجود [illegible] ع ادویه کاوی مثل دیک بردیک باید نهاد تا جراحت را
بزودی به شدن بگذارد زیرا که سلامت مریض در تازه بودن
جراحت است و بعضی از افاضل اطبا برین رفته اند که مداومت
بخوردن شربت سکنجبین عنصلی این علت را در چهل روز دور می سازد
و شربت اسطوخودوس درین علت نفع بلیغ دارد و منقی و مقوی دماغ
است و درین علت بعد از استفراغ جمیع بدن و دماغ احتیاج و
استفراغ و شعبه نفس دماغ می شود بمثل سعوطات و معطسات
و نشوقات می شود سعوطی خفیف تر بید داکی در عصاره و افشرده
چغندر خلط کرده باید که در سوراخ بینی چکانید دیگری صبر و عصاره
قثاء الحمار از هر یک داکی کوفته و بیخته و با آب بادیان خلط کرده و یا
بماء العسل باید در بینی چکانید و باید که بعد از چکانیدن این مذکورات
روغن گل نیم گرم در بینی چکانیده شود و درین علت احتیاج تعدیل
مزاج موجب علت می شود بعد از استفراغ از خلط موجب و آن بمعجون
تلاثه و به تریاق فاروق باید کرد اگر موجود موجب شود و آن

در هر چند روز و چند گاه یکباری باید و مقدار آن دو درم است ضعیف را نیم درم
و یک مثقال است اقوی را و تریاق مثرودیطوس در منفعت این علت سود
عظیم است و بوییدن مثل مشک و سداب و عنبر را درین علت فایده
بسیار است و اطبا را زعم اینست که او نخش فاوانیا که مراد بآن
عود صلیب است مزیل این علت است و عود صلیب دو است یکی
رومی و یکی هندی و آنکه رومیست درین انفع است از هندی نر
نر و ماده می باشد و ماده او غلیظ و سطبر است و نر او باریک و او میوه
درختیست که در ولایت مذکور تیس می باشد و اطبا گفته اند که هر کسی
که سن او به بیست و پنج سالگی رسیده باشد و او را درین حین صرع
عارض شود او را خلاص ازین علت مشکل است و همچنین کسی را که از
اول عمر تا به بیست و پنج سال صرع مصاحب او بوده باشد بعد از آن
علاج پذیر نیست و اول ز علاج شد و برین قصه شواهد است که
دو پسر راقم این سواد را که از بیست و پنج سال متجاوز بوده حضرت
حق سبحانه بعضی علاجات را محض حل و کرم خود در حق ایشان سبب
گردانیده بخشید و بباید دانست که هر منحر و موجب کلی دماغ از

بخار الخ

...ارت مضر بود واز ... بسیار مضر است مثل شراب ... بسیار
... بیاید ... بیل را ... شد و هر چیز که نفخ آرد بکار نشود اگرچه در مقدار قلیل باشد
مثل سیر و پیاز و گندنا و امثال این چیزها هرچه منفخ باشد و خصوصا کرفس
که گفته اند که اگر کسی را نبوده باشد و اگر با و مداومت کند البته او را صرع
پیدا شود و مصروع را باید که گرد او نگردد و از وی بسیار محترز باشد و همچنین
از باقلی و تخم او که درین چیزها بانی خاصیت گفته اند که صرع را مضر است
و همچنین هر چیز که مولد خلط غلیظ فاسد باشد درین علت بسیار مضرت دارد
... مثل شیر و گوشت ماهی و بسیار خوردن فواکه و دخول حمام قبل
طعام و از اغذیه خوردن طعامها که از و خون صالح حاصل می شود آنرا
لازم باید داشت و این مثل گوشت کبک و تیهو و دراج و گوشت مرغ
نیم فربه و بعد از اینها بابت گوشت گوسفند جوان و آنچه از اغذیه گوشتها
مضر است گوشت گاو خصوصا گوشت گاو صحرایی خصوصا گوشت آهو
و گوشت خرگوره و صاحب علت باید که از آوازهای هایله محترز باشد
مثل آواز شیر و آواز گشادن در خانه بعنف و آواز طبل و دهل و نیز باید
که از بلندی به پستی نه بیند و بکنار آبهای سر رود نه نشیند و در معارکه

[illegible] که [illegible] مصاف حاضر نشود و نبید و با بچه صاحب غش
با بچه ها بلها ست مقارن نشود و در پیش چرخ رنگلی طلهها نشیند و از
آسیا مکث بکند و باید که غذای صاحب این علت بی گشنیز خشک نباشد
و دیگر از جمله امراض دماغ سکته است و سکته عبارت از سده تام
حادث در بطون دماغ است و مجاری روح او که مراد روح نفسانی
باشد که موجب تعطل جمیع اعضاست از حس و حرکت سوای تنفس
زیرا که تا حیات باقی است تنفس حیوان را ضرورست و مقرر است که مسکو
روح مفارقت نکرده است والا مرده بودی پس تنفس باشد و ضرورت
تنفس بسبب ضرورت استنشاق هواست مادام حیات و سبب حدوث
این علت یا انقباض دماغ است بسبب وصول مودی که بر وی است که دفعتا
واصل دماغ است میشود و یا بسبب علت بخار فاسد است و یا ضربه یا
سقطه که واصل بر دماغ است و سبب امتلای دماغ است از خلط غلیظ تا
سده از بلغم یا از خون سوداوی و یا از سوداوی و علامات او اکثر آنست
که در صرع مذکور شد و بدترین علامات سکته که مسکوت را نفس و نبض
معلوم نشود و احوال او با احوال مرده ها مشابه و از علامات ردیه آنست

که غلبه

بط که مراد از ... آن‌ست که بوقت خواب بعضی نفس را از بینی
بیل را
بی آید و آن ... حراک می باشند و این علامت هلاک است و علامت
نیک درین علت آنست که نفس صادر از صاحب علت سلیم باشد
و صنخه او صنخه اصحاب صحت باشد و مراد بصنخه برآوت بسر و دبباب
بینه اعصاست و این علت بحسب علامات چند خلاصی از و مشکل است
خصوصا که علامات ردیه باشد و فرق میان مسکوت و میت آنست
که بینه منقوش رقیق متقارن دو سوراخ بینی او نهند اگر خبابچه
حرکت کند نفس باقیست وگرنه مرده است و دیگر قدری آب نزناف
او ریزند اگر چنانچه آب حرکت میکند نفس باقی است والا مرده است
و آخر امتحان آنست که اصبع داخل در صاحب علت باید کرد زیرا که
آنجا شریانیست که مادام که بقای جانست آن شریان متحرک است اگر
آن شریان حرکت میکند شخص زنده است والا مرده است و بهترین
امتحانات آنست که نظر در چشم صاحب علت باید کرد و نظر در محل ابصار
که از مردمک چشم می باشند یا ط . ایرا انسان عین می باشند بدین سبب که
شکل ایشان با ناظر در و لعبتی می نماید پس بدین سبب او را انسان عین

گفته اند پس اگر آن می نماید زنده است و اگر نمی نماید مرده است

و علاج این علت اگر چنانچه شخص صاحب علت دموی بوده باشد و اما

خون ظاهر باشد بعد از تحقق علامات زندگی فصد از دو قیفال باید کرد

و رگ وداجین باید گشود اما گشودن وداجین استاد ماهر باید

تا بیش بر شما مرگ واقع نشود و حجامت ساقین باید کرد زیرا که

این تدبیر مفید جذب مواد است از دماغ باسفل و خلاصی دماغ

از سده تبلیس طبیعت بحقنه باید کرد و از لینه بجاده ترقی باید کرد اگر حقنه

لینه در حصول مقصود کافی نباشد و هر چند علیل را درین علت نخود

و حلق شعور نیست اگر چنانچه پر مرغی بروغن کنجید آلوده کرده بر ایارج

فیقرا آنرا مالیده دهن علیل را بهر چه ممکن باشد گشوده این پر

بحلق او باید فرستاد و تحریک باید کرد و چون شخص زنده است طبیعت باید

تحریک کردن افاده قی کند و این تدبیر از معالجات جیده است و دربینی

صاحب علت باید که از مثل جند بیدستر و کندش و مشک بدارند [illegible]

گرم داده [illegible] باشد [illegible] و مکعبات [illegible]

هرگاه که علیل را باین تدابیر افاقت و شعوری حاصل شود حتی
الامکان باید [illegible] در حلق او قدر قدر باید ریخت و اگر چنانچه علیل قادر
[بلع] که فرو دنست شود مقدار یک مثقال تریاق فاروق باید داد و از جمله
امراض دماغ فالج است و فالج در عرف اطبا استرخا و سست شدن
هر عضویست از اعضا که باشد و در عرف لغت استرخا شق و جانبی
از بدن است طولا و سبب درین علت عدم نفوذ روح حساس است
در آن عضو که این علت مراورا طاری شده است و یا آنکه روح نافذ است
اما مانعی دارد از نفوذ مثل آنکه طریق روح سالک بسبب سده مسدود شده است
و یا بسبب سوء المزاجی که آن عضو را عارض شده قبول روح نمیکند و بسبب
بسیاری برودتی رطوبتی که بر عضو طاری شده صلاحیت قبول روح
عضو نمانده است و این سبب اخیر مختص ببعضی اعضاست مثل مثانه
[illegible] سبب [illegible] نیست تدریجیست و درین [illegible] آن اسباب
[illegible] برودت و رطوبت [illegible] است و آنکه سبب
سده و سبب سده یا اخلاط غلیظ که مسالک روح محتبس شده است و یا اگر چه
غلط بسیار نیست اما لزوجت دارد و یا بسبب آنکه عضو بسبب برد مکثف

منسد شده و قبول روح نافذ در مسالک عضوی کند یا بسبب
عضو است محکم از خارج که بسبب آن روح نفوذ نمی تواند کرد
همچنانکه پا یا دست و هر عضوی که بسبب کوفتن یا محکم بستن حس
می شود چنانچه پا خواب میرود و حس میشود و این علت باین سبب
زایل زوال سبب می شود و حدوث این علت را اسباب بسیار است
مثل ضربه و سقطه و مجاورت ماده ضاغطه مثل ورم مانع از نفوذ روح
و گاه چنانست که مسام منقبض میشود بسبب بسیاری غلظ و تو عفونت
و گاه چنانست که سبب حدوث این علت انقباض و التوا
مجاری مرد و است همچو ورم حادث در منابت عصب و بدین سبب
چنانکه در سقطها واقع می شود و یا حادث در اعصاب می شود و سبب
و سبب دیگر در حدوث فالج قطع بعضی اعصاب است و حدوث فالج
در قطع عصب وقتی است که قطع بر عصب واقع شود و الا موجب افلیج
تقطع و این سبب مخالف سبد ... است بدین جهت که آنچه قطعی است
ازین علت دفعی است و آنچه ورمی است تدریجی است و شناختن ورم
چنانچه حار است علامت او ممدد است و تب و درد قوی و ورم صلب

علامت آنست که بیش ازانکه ورم را حجمش کلان شود بصاحبش
احساس موجع بعقد عصبی میکند و علامت ورم لین انست که صاحبش
زاندک سی و جارزی و وجعی نیست و این ورم و وجع باندک حرکتی
زیاده می شود و هر جا که در شعب عصب واقع شود فلج دران اعضا
موضع واقع می شود که جس و حرکت [illegible] با مواضع میشود اگر جنانچه
سبب در احدی از دو شق عصب نخاع گردن واقع شود موجب فلج
نصف بدن است غیر روی و اگر جنانچه در یکی از دو شق بطن موخر
واقع است موجب فلج تمام روی نیست و درین صورت صاحبش احساس
بجلد هم سر میکند و اگر جنانچه آفت و سبب عام است تمام بطن دماغ را
موجب تمام بدنست مگر سر را درین حین زیرا که اگر آفت عام باشد ابتدا
سکته خواهد بود پس باید که معالج بمبادی اعصاب باشد و علاج هر نوع
ازین علت بسبب بضد آن سبب است و انکه سبب او قطع عصب باشد
در عرض عصب باشد ازان هیچ جا خلاصی نیست و انکه بر طول باشد صحی
ازو نادر است و اما آنچه سببش سوء المزاج باشد علاج او تعدیل
مزاج عضو مفلوج است بروغنها موافق در علاج مثل روغن سیاه دانه

و روغن دارچینی و روغن معمول از عاقرقرحا و ضمادات حاره مفیده

و از آنچه در قرابادینات و تریاقات کبیر و صغیر مثل تریاق فاروق

ثمانیه و تریاق اربعه و غیر ذلک من التریاقات المفیده فی هذه العله

و آن در قرابادینات مذکور است و در میان اطبا معروف و مشهور

وقت حاجت رجوع بان کتب باید کرد و علاج در آن قسم که سبب آن

ورم است تدبیر و اصلاح ورم باید کرد و سعی در تقویت عصب آن

کرد و اما اگر سبب امتلا بدن از خلط خون فاسد باشد علاج آن

اخراج خون بفصد است مقداری صالح اما درین تدبیر طبیبی حاذق معالج

صاحب التدبیر باید زیرا که درین تدبیر خطری عظیم است و باید که معالج

تدبیر تامل بسیار کند تا بسیاری خون و علت حدوث قولنج بداند

این دلیری در شان علیل نکند و اگر سبب علت بلغم باشد علاج آن حقنه

اول متوسط بعد از آن حقنه بقوت تر باید کرد و درین صورت

در اجزای حقنه شحم حنظل و قنطوریون را استعمال باید کرد و استعمال

منضجات مواد موجبه علت باید کرد مثل ماء العسل و یا شربت سکنجبین

عسلی و یا عنصلی بعد از آن منضج از مثل بادیان رومی و درین مطبوخ

۲

چندروزی کلفتند باید خلط کرده داد و بعد از آن دیگر احتیاج منضجات
مثل شربت اصول و یا مغلاثی از اسطوخودوس و تخم کرفس و بادیان
رومی و بادیان شهور و بیخ سوسن از هر یک دو مثقال مجموع کوفته
صافی ساخته و مقدار شش مثقال شربت سکنجبین عنصلی در و آمیخته
باید داد و استفراغ خلط موجب علت بحب ایارج فیقرا باید کرد و یا با ایارج
لوغاذیا و بعد از آن چند روز علیل را استراحت فرموده و دیگر اشتغال
بمنضجات مذکوره کرده بازا عادت مسهلات مذکوره باید کرد و گاهی
طریفل را تقویت بایارج و اسطوخودوس کرده باید داد و هرچه گاه که از
حدوث علت سه هفته گذرد باستعمال ادویه قویه مثل حب منتن و یا حبی
که در و شحم حنظل و محموده باشد و از آنچه طبیب صاحب التدبیر مصلحت داند
ولیح منید و نقل از رق را درین ترکیب فراموش نکند بوزن معتبر در
قرابادینات و کثیرا و رب سوس و آن وزن از هر کدام ربع درهم است
که دانگی از مثقال باشد و ایارج فیقرا و غاریقون از هر یک یکدرم و فر بیون
نیم دانگی و اسطوخودوس یکمثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته با روغن بادام
شیرین چرب کرده با عسل خیارشنبر خمیر کرده حبها باید ساخت و بعد از

حصول نضج ماده موجبه مرض کلاب و ایام متوالیه اختیار این
بوقت نماز باید کرد و شربت بعد از تمامی عمل داز دار قند ده مثقال
و تخم ریحان شسته یکمثقال و آب و گلاب قاشا ده مثقال باید
اختیار کرد و درین علت تلطیف غذا واجب است و اقتصار در
ایام اول درین علت بر نخود مقشر صرف با ماء العسل باید کرد و اگر
علیل را حرارت باشد ماء الشعیر مخلوط با ماء العسل باید کرد و بعد از آن چون
از علت چهار پنج روز بگذرد گوشت مرغ جوجه و شبت و دارچینی
باید کرد و اگر برودت مزاج غالب باشد از فلفل مش و زنجبیل و امثال
اینها نیز در آش میتوان انداخت و همچنین سعتر و خردل در آش کردن
درین علت مفید است و گوشت آهو با خردل خوردن درین علت نفع بسیار
دارد و همچنین گوشت حیوانات بری را درین علت نفع عظیم است از گوشت
حیوانات اهلی اگر با بعضی ادویه حاره خورند از آنچه مذکور شد خصوصا بریان
و با کباب و قلیه تنها و دماغ خرگوش را درین علت تعریف بسیار کرده اند
و باید که با ادویه حاره خورند و گوشت گنجشک با ابازیر مذکوره و بعد از
تنقیه مواد موجب علت استعمال تریاقات بخوردن اثر نفع بسیار است

این علت وآن مثل تریاق کبیر که آنرا تریاق فاروق می نامند و تریاق
مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و تریاق اربعه و غیر ذلک من التریاقات
والایارجات والنافذ در شرابات المتباره فی هذه العلل و مقادیر خوردن
ازینها اگر هر روز احتیاج شود دو دانگ است واگر در هفته اختیار
شود نیم مثقال واگر ماهی خورند یکمثقال و نشستن در آبی که در وی بابونه
واکلیل الملک و خطمی طبخ کرده باشند درین علت بسیار مفید است
وهمچنین نشستن در آبی که دران گرگ کفتار و یا روباه و شغال و خرگوش
زنده طبخ کرده باشند بسیار نافع بود و دیگر از امراض دماغی مثل تشنج
و تمدد و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج خون که علاجات اینها گویا
با فالج متقارب و گفته موافق بود اطاله و تطویل در علاجات نکرد قول
در بیان بعضی امراض چشم و از جمله امراض کثیر الوقوع چشم رمد است
و رمد عبارت از ورم ملتحمه است و مراد از ملتحمه مجموع سواد و بیاض چشم است
و رمد ورم حار است که عارض ملتحمه شود و این حرارت یا بجهت
ماده است که آن خون و صفرا است و یا بی ماده است که از ان تعبیر بماده
میکنند ان کیفیت حادثه از غیر اخلاط بد نیست و هر یک از اخلاط را علامتی

است که بآن متضرر است از غیر خود و علامت خون بسیاری سرخی
چشم و ثقل آن و شدت وجع و خلیدن است و علامت صفرا سرخی
مخلوط با زردی و سوزش و خلیدن باشد از خون و اگر چنانکه رمد از
حرارت بی ماده باشد در علاج آن مجرد مسکنات کافیست و اگر
چنانچه با ماده باشد استفراغ خلط موجب رمد باید کرد و اگر سبب خون
است اولا فصد باید کرد و حجامت و بعد از آن تعدیل کیفیت باقی
از خلط باید کرد با شربه و اغذیه ضد سبب و از چکانیدنیها
در اول حدوث شیاف ابیض با شیر دختر و زرور از چاکسو دو حصه
و نبات یک حصه باید میل در چشم کشند و یا همچنان باید در چشم
پاشید و اگر چنانچه رمد از سوء المزاج ساده باشد هم ازین دوی
مذکور باید و گاه بوقت شدت وجع آب گشنیز و گلاب در چشم باید
چکانید و در اوایل رمد ادویه که تیز باشد نباید در چشم کشید که موجب
کوری است و در غذا چون رمد با ماده باشد از گوشتها اجتناب
باید که اجتناب نماید و اقتصار بر ماش مقشر صرف نماید مگر آنکه علیل
بسیار ضعیف و بی قوت باشد که درین صورت از خوردن مرغ جوجه

قدری

و درین باشن مقشر با کزبره است و اکر در طبیعت علیل قبض باشد فانی
شیرهٔ مغز بادام باید ساخت و چون سبب علت صفرا باشد
فانی تمر هندی محلی بقند و شیره بادام آمیخت تا اصلاح ترشی
تمر کند و صاحب رمد را از چند چیز احتراز واجب است از غبار و دود
و هواهای بیرون از اعتدال در کرمی و سردی و بالجمله آنچه مضرت بچشم دارد
مثل نشستن خانه که بسیار روشن باشد و یا کج سفید اندوده باشند
و در نظر کردن هر کاغذ و چیزهای سفید و خصوصًا نظر بر برف کردن
و از جماع بسیار و از خوردن شراب زیرا که موجب بخارات کثیره است
و از جمیع اغذیه و اشربه غلیظه محترز باید بود مثل عدس و از جمیع آنچه
کثیف است و بخارات ردیه از و حادث می شود مثل سیر و پیاز
و کندنا محترز باید و ترشیها در رمد بی سببی قوی اختیار نباید کرد که
موجب مزید وجع و الم و بسیار خواب درین علت بسیار مضر است
خصوصًا خواب کردن در روز و خواب کردن در سیری از مضر ترین
چیزهاست و باید که طعام و تغذی صاحب رمد شوربا شد و باید که
بقوت ترین ترشیها سرکه را داشته اند و همچنین از مضرات چشم

قبض طبیعت است واین مذکورات همچنانچه در حال مرض حسنست

در حال صحت نیز مضرست وتلیین طبیعت ضروریست واکر بسبب تخمه وثقلیه

میسر شود واشربه اکر چنانچه بسبب صفرا باشد ویا خون شربت بنفشه

ونیلوفر است بالعاب اسبغول ویا هر دو با لعاب مذکور مقداری عدد

وآب مناسب آن ویا هر یک ازین دو شربت ممزوج با شربت آلو

اکر صفراوی باشد وطبیعت بسته ویا شربت کل ملین با شربت نیلوفر

وغذای مناسب درین صورت مزوره از خیاری وماش مقشر وکدوی

اکر وقتش باشد ویا برک خرفه ویا اکر قوت بنا شد زرده تخم مرغ

نیم برشت زیرا که اکر سبب رمد خون یا صفرا باشد خوردن کوشت

بسیار مضرست زیرا که تحصیل ماده مرض است وحصول الم و وجع مکر

انکه بغایت بی قوت وضعیف باشد که درین صورت از دادن کوشت

مرغ چاره نیست واز شوربای او وادویه مسهله جهت اخراج ماده علت

مطبوخ فاکهه مذکوره در قرابادینات است وبوقت حاجت در قرابادین

قلانسی ومیزان اجزای آنرا طلب باید کرد یا قرص بنفشه هر کدام ازینها

تنها ویا هر یک مقوی با ایارج فیقرا ویا حب اکر چنانچه ماده قوی

وغلیظ

وغلیظ باشد و اگر سبب علت سودا باشد بعد از تحقق علامات سودا
مطبوخ افتیمون باید داد و یا حب افتیمون اگرچه رمد از ماده سودا
قلیل و نادر می باشد و در ماده دموی علاج فصد قیفال و حجامت ساقین
باید کرد و اگر چنانچه رمد عارض هر دو چشم باشد و الا حجامت ساق مقابل
چشم دردمند باید کرد و داده به که در چشم ابتدا نهند رقیق سفید تخم مرغ
باید چکانید و هرچه گاه که وجع مشتد شود همین را باید چکانید یا شیر
دختر و اما بعد از چکانیدن شیر دختر باید شیر گرم چشم را زود باید شست
که شیر سریع التعفن و سریع الفساد است و چکانیدن شیاف
محلول بلعاب بهی در گلاب نیم گرم کرده که با حلبه باشد بوقت شدت وجع
چکانیدن نافع است و شیاف ابیض محلول نیز در بین گلاب بسیار مفید است
و این مذکورات اگر در آب بادیان محلول باشد نیز بسیار مفید است و در
باخر اگر چنانچه چشم را کماد بآب حلبه نیم گرم کنند بسیار مفید است و یا کماد آب
گرم فقط باید کرد باین طریق که پنبه در آب گرم باعتدال فرو برده در چشم
باید چکانید یا همچنان در چشم باید نهاد و حمام در رمد از انفع اشیاست
هرچه گاه که از دخول و خروج از و احتیاط واقع شود زیرا که چنانچه در رمد

وازسکه ما الورم علیها ای حالت سبب
صعب السمر غلیظ اله ورم الناصر و بستعمل الدوسا
المفصول المری بار البذر بایج
و دیا یا لعرکیب او ما بار الساد ورم
وادانه الا کتحال با تحفیض جمیع
العب جبا و حمد قویا ان مدة
تحلیله والا کتحال بکحل الیمام
الاصم یا با الورد و سع
او الکا

زرد حادث شود الم و آفت او بیش بیش میشود و نفع حمام بسبب تحلیل
مواد موجب وجع است و اگر چنانچه حمام بعد از تنقیه واقع شود بهتر باشد
و تجربه نفع حمام بتکمید آب گرم حاصل است زیرا که اگر بعد از تکمید الم
و وجع هست علامت اینست که هنوز ماده رمد نضج نیافته است و گاه
چنانست که در رمد دموی احتیاج بحجامت نقره که پس سر است میشود
و اگر بعضی اطبا این حجامت را مکروه شمرده اند زیرا که میگویند موجب
نسیانست و تعلیق علق و چسپانیدن او بر پیشانی و گاه چنانست که
احتیاج بقطع شریان صدغ و بستن او با بریشم و داغ کردن او می شود
و مراد شل بستن در میان عوام و جراحان اینست و اگر چنانچه سبب رمد
زرد باشد که از سحاق باشد ضمادی از عدس و با لفان جو بر جبهه
کرد و با زرالورد و آب غوره و یا با گلاب و با آب جوشیده برگ
مورد و سرد و پلک چشم را شیاف کل موصوف در میان اطبا باید طلا کرد
و اما قسم بلغمی از رمد دلیل او بیش قلیل البرد باید و منضج و محللش کثیر
الحرارت و درین قسم تقطیر لعاب حلبه گرم بسیار مفید است و همچنین
لعاب زعفر و بعد از آن شیاف احمر لین می توان کشید و هرگاه که رمد

بعدار

بعد از جمیع تدابیر دایم باشد بیشتر الصبا بهتر آنست که مثل طبقات چشم
و عروق او واقعی است که موجب فساد غذا است که وارد بچشم می شود
و درین صورت تدبیر صواب آنست که از توتیای مغسول و سفیده قلعی
مغسول و اقلیمیای ذهبی مغسول از هر کدام یک حصه و از نشاسته نیم
حصه و صمغ عربی اندکی مجموع نیک کوفته تا مثل غبار شود و ازین دارو
چشم باید کشید و گاه چنانست که چون رمد قدیم شود کشیدن صبر
فقط کافی است اما در قسم ریحی ازین علت بکمپیدن کورات سابقه از
لعابات کافی است و درین علت لعاب اسبغول مسکن وجع است
خصوصا در قسم صفراوی و دموی و لعاب دانه بهی مسکن و منضج
است و در دخول حمام بیشتر از نقاء احتیاط باید کرد زیرا که جذبش
از تحلیل بیشتر است و از جمله امراض پرده بیرونیه یا نیکوی چشم سبل است
و مراد بسبل غشاوه و پرده ایست که از جوانب از عروق انسی و وحشی
منبسط شده سفیدی و سیاهی چشم را فرو میگیرد و عروق ممتلی
از خون بهر جانب از چشم رفته است و این پرده گاه چنانست که
رقیق است و درین صورت ادویه حاده شیافات تیز کشیدن

در ازالت او کافی است و اگر چنانچه پرده غلیظه است احتیاج
بعمل ید دارد و برداشتن آن پرده و غشا و این را جراح حاذق
الشد پیرباید که بالات حدیدیه که موضوع از برای برداشتن
غشای سبل و ناخونه است که آنرا در زبان جراحان سناره می نامند
و تعبیر از برداشتن آن پرده باین الت را کشط می نامند و مراد بکشط
انیست که پرده را بسناره بردارند و تعرض برند بروجهی که افت
بچشم نرسد و در اکثر حدوث این علت بخارش می باشد و در علاج خفیف
ازین علت چکانیدن بولی که در و ساد یده مس یکشب نهاده باشند
کافی است و ازین تهیه شیاف زنره مذکور در قرابادینات است
و شیاف سماق وقتی که با سبل جرب سر باشد و این شیاف بدرد
از سماق است بس وادویه دیگر بادینیت و گاهی درین شیاف
بعضی اطبا انزروت وصمغ عربی زیاده می میکنند و این علاج را
مجرب دانسته اند زیرا که مقطع و مزیل سبل و جرب است و دیگر
از امراض چشم ظفره است و مراد بظفره ناخنه است که چشم را
عارض می شود و ان عبارت از پرده غلیظ است که ابتدا از موق

دائمی کرده تجاور بسواد میکند و اکر چنانچه این پرده را برندارند سواد
چشم را تمام می پوشد و این موجب کوریست و در علاج او هیچ چیز
بهتر از کشط مذکور نیست که آنرا جراح ماهر کند و الا آزموده شده
که ادویه را در ازاله آن چندان تاثیری نیست و ادویه که در علاج آن
بعضی اطبا تعیین کرده اند مثل روشنایا و باسلیقون است
اکثر اطبا آنرا منکرند زیرا که یافته اند که بکشیدن این مذکورات
این علت زیاده شده است قول در بیان بعضی امراض انف و از
جمله امراض بینی رعاف است و این علت ردیه ایست اگر چنانچه با فراط
و اسراف انجامد واجب الحبس است زیرا که افراط او موجب هلاک
شخص است مگر آنکه در بحرانات واقع شود که درین صورت در حبس او
تامل باید و تعجیل نشاید زیرا که دفع بحرانیست مواد موذیه را مگر آنکه قوت
ساقط شود و بهلاک انجامد که درین صورت باید حبس کرد و از ادویه علاج
از قوابض مثل مازو و گلنار و اقاقیا است و از مجمدات که خون را غلیظ
سازد و ببندد قوی ترین آن افیون است و درین علاج عالی از خطری نیست
و آب زرانبج و عصاره خس که کاهوست و آب برگ افشرده لسان الحمل

که روف است و از مجربات خمل کرد آسیا و دقاق کندر است و از
عصابه
ادویه شدید مثل زاج و از ادویه که درین مقام نفع بلیغ دارد سرگین
تازه خر است و چکانیدن آن در بینی و از جمله مرکبات که در علاج
این باب فیه اند خانه عنکبوت در سیاهی که می نویسند اغشته کرده در سوراخ
بینی که خون از و میرود باید نهاد و از مجربات بستن خصیه و کشیدن آن
و در عورات بستن سینه اگر خون از هر دو سوراخ بینی رود هر دو پستان را
باید بست و اگر از یک سوراخ خون جاری باشد پستان مقابل آن را
باید بست و دیگر سر را باید تراشید و بر سر کج سفید که خانه را بان
می اندایند باید مالید بمقدار پشت کاردی تا خشک شود و دمیدن
شاخ گوزن سوخته بر سوراخ بینی که از و خون میرود از جمله مجربات
معدوده است و مرکبی در رعاف افیون دانکی و غبار آسیا و گلنار
و مازو از هر کدام دو دانگ مجموع را بعصاره سرگین خر خمیر کرده از و
در سوراخ بینی که از و خون جاریست بر باید ساخت و پیشانی را
بگلاب و کافور طلا کردن نیز مجربست و اگر چنانچه باین تدابیر مقصود حاصل
نشود کدوی حجامت بر پس سر باید نهاد چند نوبت اما نباید نیشتر زد

و اگر چنانچه بعلیل تقویت باشد فصد باریک بباید کرد یعنی نیش را گشاده
نزنند و اگر بهیچ کدام از اینها بند نشود اگر رعاف از هر دو سوراخ باشد
محجمه بالای ناف که دهن معده باشد باید نهاد و اگر چنانچه از جانب
راست باشد بر بالای جگر و اگر از جانب چپ باشد بر بالای سپرز زند
اما اگر چنانچه سبب قطع رگ باشد و علامت آن آمدن خون بی در بی است
چنانچه که از حرکت ابریق می پرد آنرا علاج نیست **قول** در بیان بعضی امراض
دهن و دندان و از امراض لب شقاق اوست که بسیار واقع میشود و
سبب در حدوث آن یا یبوست و یا مرور خلط تیز بر لب همچنانچه در
تبهای تیز صفراوی حادث میشود و علاج آن بایراد فصد سبب است و اگر
درین حکمت ایراد فصد را نافع نیافته اند و علاج بادویه یابسه کرده اند
و آنکه سبب تشقق یبوست باشد آن بمعرفه قیاس غایب بشاهد کرده اند
بدین طریق که دیده اند که بر زمین اگر چنانچه آب بایستد و بعد از انعدام
آب آفتاب تابد و خشک شود مشقق در اجزای زمین می شود و این
محسوس است و خلاف درین نیست پس این استدلال از شاهد بحال
غایب از سبب باشد و با وجود چنین یافته اند که در علاج یابسات کرده

غروبت و شرشمت ممتنع است مثل کثیرا و صمغ عربی و بپاشیدن
مثل دم الاخوین که خون سیاوشان است و از جمله علامات بالغ حبیب
جزب کردن متقطرات با روغن گل و در بعضی کتب مالیدن کف دریا
حاصل زنیا ذرنیک را مجرب دانسته اند و این علاج بقصد سبب است
و از جمله امراض دهن بخر است که مراد بان بدبوی بد دهن است و حدوث
این علت یا بسبب دندانهای کرم خورده است و فساد آن دندانها بسبب بخار
ردیه است که از معده متصاعد شده بدهن می آید و موجب بخر میشود
یا بسبب حدوث او گوشت بیخ دندان است و گوشت میان دندانها
و بیشتر بانست که از فساد اغذیه که بعد از آن دهن نشسته اند و مسواک
نکرده یا بسبب مواد و اخلاط بدنیست مثل صفرا و بلغم و سودا و خون
و علامت هر یک از اخلاط مبین است زیرا که علامت صفرا زردی
زبان و تلخی دهن است و همچنین علامت بلغم سفیدی و آب رفتن از
دهن است و علامت سودا سواد زبان و کبودی و سواد دندانها
و علاج در انچه سبب خلط است اخراج آن خلط است بادویه مخصه بان
خلط و در دموی فصد است و گشودن رگ چهار رگ که مراد بان گشتن

دررگ

و دو رگ از لب شیب و دو رگ از لب بالا ست از جانب درون
و اختیار کردن طیب الرائحه در دهن و احتراز خوردن
سیر و پیاز و گندنا باید کرد و مضمضه بجوشیده برگ مورد
و گل سرخ باید کرد و میوه‌ها کمتر باید خاید زیرا که اگر میوه‌ها
سریع التعفن است و بهی قابض و طیب الرائحه است
و بوی دندان و بیخ آن و از جمله امراض دهن قلاع است و
مراد بقلاع دمیدن دهن است و این بسبب حدوثش بسبب
اخلاط اربعه منقسم باقسام می شود زیرا که اگر آنچه دمیده است
سرخست آن دمویست و اگر خیالچه زرد است و بسیار سوزاک
صفراویست و اگر سفید است بلغمی است و اسلم انواع قلاع
بلغمی است و بعد از آن صفراوی و بعد از آن دموی و اما
آنکه سیاه باشد بد است و قاتل و علاج دموی اگر کلان را
واقع شود فصد است و حجامت و کشودن رگ چهار رگ و در
خردان حجامت و پاشیدن قوابض بارده بر [illegible] دهن و زبان
مثل سماق و دانه انار کوفته و برگ مورد و این علاج مشترک است

میان دموی و صفراوی . از جمله امراض دندان درد است و درد

دندان متفاوت می باشد زیرا که اگر درد بشدت است و شخص

در سن شباب و قوی البدن و آثار دمویت در وی پیداست

علاج آن بلیین طبیعت است و اگر قبض باشد بمثل شیر خشت

و آلوی بخاری و مضمضه بآب گشنیز و گلاب و سرکه و اگر چنانچه

صفراست در تلیین طبیعت بمذکور و سکنات بکوشش لعاب

اسبغول و سرکه در دهن و مضمضه کردن و اگر چنانچه درد

دندان نزله باشد و این بیشتر اگر بارد است بکرفتن آب گرم تسکین

می یابد و در صورت دخول حمام نافع است که استعمال آب کند

و در وقت خروج از حمام باحتیاط بیرون آید و اگر سبب نزله حار

باشد بگرفتن آب سرد در دهن تسکین می یابد پس چیزهای سرد مثل

سرکه و آب گشنیز و گلاب باید در دهن نگاه داشتن و مضمضه

کرد و اگر چنانچه سبب درد فساد دندانست که کرم خورده است

و درد منفعتی نمانده است علاج او اخراج اوست باشیار دندانهای

سالم ضرر و فساد نشود و با پنهان چیزهاکه مفسد دندان

و تسکین

منضجات البلغم ... [illegible]

ومسکن وجع مثل افیون وشکار ولبن یتوعات وامثال اینها از
مانجه بالتمام دندانرا فاسد میسازد ومی کند وازانجه در کتب
طبی مذکور شده باخاصیت بستن خیاست برشعد **قول** دربیان
بعضی امراض وجه وازجمله امراض رد به بانبکوی بادشنام است
ومراد ببادشنام سرخی است که بروی وبینی عارض میشود مشکل
صاحب علت مشابه بشخصی میشود که مگر علت جذام است واور سبب
حدوث این علت خون فاسد است واگر چنانچه بزودی تدارک
نباید بعضی بجذام می شود وعلاج او فصد واخراج خون بقدر قوت
وطاقت واجتناب وپرهیز از ماکولات ومشروباتی که مولد خون
باشد وازاشربه سکنجبین باید داد ومقدار شربت برنهار ده مثقال
درچهار قاشق آب سرد باید داد وغذا ماش مقشر واگر علیل
... با مرغ باید داد واگر قبض باشد شیره مغز بادام
... باید کرد واز سفوف ملینه ومسهله ماء الجبن باید داد بعد از
پرهیز وحلاب چند روز داز عناب وبنفشه چنانچه از عناب
ده عدد واز بنفشه دو مثقال وبیخ سوسن یک مثقال وبیلوفر

شربت ه

یک مثقال مجموعه در دو پیاله آب جوشیده نیم آورده از گرما بس
یا بوده هفت مثقال قند آمیخته بر نهار باید خوردن این جلاب پنج
شش روز اختیار باید کردن و غذا آنست که پیشتر که مذکور شد
از جمله امراض دموی ماشراست و ماشرا عبارت از ورم دموی است
که در اکثر عارض جانبی از روی می شود و با ورم مرکب از خون و صفرا
و علاج او نیز فصد است بقدر قوت و طاقت و اخراج خون لازم
کفایت و استفراغ صفراست و تنقیه بدن از صفرا با نقوعات
مقوی در اخراج این خلط مذکور و یا طبیخ فاکهه مشهور و مذکور در
قرابادینات و یا آب انارین شیرین و ترش با هلیله و یا لعوق
خیارشنبر باید داد و این مستفرغات را پیش از استفراغ جلاب
منضج باید داد تا بعد از نضج ماده تنقیه باید و با وجود این تدابیر
باید که معالج از تدبیر صفرا غافل و ذاهل نشود و غذا ماش مقشر
باید ساخت و از گوشت پرهیز باید کرد مگر آنکه علیل بغایت ضعیف
و نحیف بوده باشد که درین صورت بملاحظه سقوط قوت مرغ
جوجه آش باید پخت و از گوشت مرغ نباید خوردن و شربت
در علاج

علاج این علت نیلوفر و عناب است وقند از نیلوفر ده مثقال و عناب
ده عدد مجموع در دو پیاله آب جوشیده به نیم آورده صافی ساخته
هشت مثقال قند آمیخته نیم گرم بر ناهار باید خوردن و اگر در طبیعت قبضی
و بستگی باشد تلیین طبیعت بحقنه اولی است مثل شیر خشت و فلوس خیار شنبر
و ترنجبین و نیلوفر و بنفشه و مغز تخم معصفر و سبوس گندم بمقدار
مقرر بین المعالجین و آب برو فق آن چنانکه رسم است ترتیب داده
تا نیمه بجا بگذارد کر باسس که در آن بیده روغن کنجد و یا روغن زرد یک قاشق
و نمک طعام نیم مثقال بدو دفعه صباح یا بیگاه در تابستان و میان
روز در زمستان عمل باید کرد **قول** در بیان بعضی امراض زبان و از جمله
امراض زبان تشقق و دمیدن اوست و این تشقق اگر بسبب ماده
صفراست علاج او نهادن لعابات بارده است بر زبان مثل لعاب
اسپغول و عصاره او و مضمضه کردن بشیره خرفه و تلیین طبیعت اگر
بسته شده باشد **و دیگر از امراض او** گرانی زبان است و اگر چنانچه
گرانی زبان بسبب برودت بسیار است ترک باردات باید کرد از
مشروب و ماکول و غذا شیره ماش مقشر و کشنیز در آشکم باید کرد و سعی

در گشودن طبیعت باید کرد و شربت در بن صورت پیلو و هشت
مثقال در چهار قاشق آب باید داد **قول** در بعضی امراض گوش
که واجب الاهتمام است علاج آن و از جمله امراض گوش کری است
و اگر چنانچه خلقی است او را علاج نیست و اگر چنانچه سبب سده است
و اگر آن سده در مجرای شنوایی است و سده خلقی نیست و از جمله
سده از ح است و یا گوشتی در مجری رو بیده است اینها را نیز علاج
نیست مانند اینکه ولادی را نیست یعنی مادرزادی و اگر سده لحمی نیست
و خلطی است یا بسبب دخول حیوان که درو رفته و یا آب که این
علت حادث شده است اینها را علاج در آنچه سبب سده خلطی باشد
مفتح سده باید به مفتحه و بخورات و چکانیدن روغنها حاره باید
کرد وقتی که بلغم باشد و اگر در طبیعت قبض باشد باید به ملینه تلیین
طبیعت باید کرد و مبخرات نباید خوردن طعام بوقت شب بار کردن
و همیشه را دعات بخارات استعمال باید کردن و از جمله آنچه معتاد است
اطریفل کبیر بمقدار یک مثقال و گاهی شربت اسطخودوس باید
خوردن که منقی دماغ است بالخاصیت و شربت بهی نیز درین مقام مجرب است

و اشتراط الكون
العيوب له
فانزانر

است از جمله امراض کوش دیگر درد اوست و او یا بسبب ماده خلقیت
وان منقسم بچهار قسم است خون و صفرا و بلغم و سودا و هر یک
بعلامات متمیز و متشخص میشود و اگر علامت ماده خون ظاهر باشد
علاج ان فصد است و اگر علامت ماده صفرا ظاهر باشد علاج
به تلیین طبیعت و اخراج خلط صفرا است باد و به مختصه بصورا جمیا
جلاب منضج صفرا از مثل بنابوفر و بنفشه از هر دو مثقال و بیخ
سوسن یکمثقال در قدری کافی است آب طبخ کرده به نیم آورده
صافی ساخته هفت مثقال قند امیخته بر بهار نیمکرم اختیار
باید کرد و مدت این جلاب کمتر از پنج روز جایز نیست و بعد از ان
بنفشه سه مثقال و عناب ده عدد و پوست هلیله زرد سه مثقال
و گل سرخ یک مثقال و اسطوخودوس یکمثقال و بنفشه دو مثقال در دو
پیاله آب باتش آهسته باید طبخ کرد تا به نیم آید صافی ساخته
نیم مثقال ریوند و دانکی محموده کوفته نیم مثقال ایارج فیقرا در و
خلط کرده بوقت صبح باید اختیار کرد و بعد از تمامی عمل داروست
از مشغول شسته وقت باید اختیار کرد و غذای کسهو و بزینیم

اگر علیل بی قوت باشد ماش مقشر و کشنیز تر و گوشت مرغ
و از ادویه که درو نهند عسل مخلوط باب بادیان فتیله بان آلوده
نیم گرم در گوش باید چکانید و از چیزهای ترش درین علت با وجود گرم
صفراوی باشد اجتناب اولی است زیرا که ترشی سرد باشد و اعصاب را
مضر است و سرد دماغ مبادی اعصاب است و درد گوش مخاطره است
زیرا که بدرد گوش بسیاران هلاک شده اند بخلاف درد چشم که نشنوده اند
که کسی بآن هلاک شده باشد اگرچه چشم نزدیک بدماغ است و در
علل گوش تخصیص درد او نباید اهمال کرد و تعجیل علاج او باید
مذکور تا مودی بهلاک نشود **قول** در بیان بعضی امراض حلق و تدابیر آن
از جمله امراض بد او خناق است و مراد بخناق خفه شدن گلو و او است
بسبب ورم در لهات و لوزتین که مراد بآن هر دو گوشت است زیاد
آویخته از جانب بالا و این را لهات جی نامند و در [illegible]
حلق محل فرو بردن لقمه است که در مقابل آن از جانب نشیب است و آنرا
لوزتین می نامند و این علت از امراض حاده است که اگر بزودی علاج
نباید مهلک است و این ورم در اکثر از خون است پس بدین سبب در علاج

تقدیم فصد باید کرد اولا و در فصد تاخیر نباید کرد و استعمال رادعات
ماده خون در اول لازم باید داشت از اشربه و غرغره و ان مثل
رب شاه توت و شربت شاه توت است و در غرغره عدس
با پوست و عناب جوشیده و در و قدری رب شاه توت
خلط کرده سرد ساخته غرغره باید کرد گاه با رب توت آب کشنیز
با آب جوشیده از خشک او امیخته غرغره باید کرد و بار ادع
از عدس با پوست و زرالورد کشنیز خشک جوشیده غرغره باید کرد
برب پوست تازه جهار مغز و قدری آب در آمیخته غرغره باید
کرد و این رب را اطبا بسبب ردع ماده این علت اختیار
کرده اند اما در انتهاء این علت استعمال بغرغره باید کرد و شربت
بنفشه ممزوج با شربت الوی بخاری باید داد و اگر چنانچه شخص
دموی است و قوت در بدن است اصلا او را گوشت نباید داد زیرا که
در دادن گوشت تحصیل ماده مرض است و این موجب هلاک
و دیگر چیزی باید داد که علیل را احتیاج با سائیدن و جاویدن احتیاج
نباشد زیرا که جاویدن لقمه موجب از دیاد ورم از درد است

و ورم موجب ضیق نفس که موجب هلاک است پس غذا از
شیره ماش و یا شیره جو نخیه اگر چنانچه ابزا نیز فرو تواند کرد
و مهما امکن ترک گوشت باید کرد مگر آنکه علیل را ضعف بسیار
باشد و قوت بسبب ضعف ساقط شود آن زمان مرغ جوجه در
شیره ماش باید جوشید و شوربای آن در گلوی علیل تقاطر
باید ریخت و اگر چنانچه در ورم تخفیف شود و بر علیل فرو بردن غذا
بکلی آسان شود آن زمان غذا از اسفاناخ و یا از مغز دخرک تازه
بروغن بادام شیرین مطنجنه باید داد و از چیزها که بر ورم طلا و ضماد
کنند و چون علت از سه روز بگذرد و به نگردد و وجع در اشتداد
شود در مقام نضج ماده باید شد و تعجیل درین امر باید کرد و ورم
زود منفجر شود و مریض پیش از آنکه ورم منفجر شود هلاک نشود
زیرا که خطر علیل در همین تناست و از جمله علاجات مجربه
بالخاصیت دادن سرگین گرگ است که سفید باشد و بر روی
خار و خس انداخته باشد و همچنین سرگین سگ که سفید باشد و بعضی
با شربه موافق این علت است مقدار یک درم ازین سرگین

مانه از

تا سه چهار درم از آن شیر تنها آمیخته باید لیسید و همچنین رجیع اطفال
سه چهار ماهه که ایشان را غذا نداده باشند بمقدار مذکور درین علت
بالخاصیت نافع داشته اند و همچنین ریسمان ارغوانی که از ابریشم
که اورا در گردن افعی در حین کشتن او بسته باشند و از خون افعی
برین ریسمان بسیار داده باشد اورا در گردن صاحب خناق
بستن در ازالهٔ خناق مجرب است و آلوده کردن و محل ورم سر پستانهای
مذکور از خارج بسیار نافع و از جمله مجربات درین علت چکانیدن
خون سلحفات است که مراد بآن کاسه پشت است و مالیدن
هر دو قدم و نهادن محجمه بر موخر گردن بسبب آسانی فرو بردن
و نفس زدن است از جمله امراض حلق ضیق نفس پیش بعضی
اطبا و پیش بعضی ضیق نفس از جمله امراض شش است و درین
مخالفت دو اعتبار است که حلق مجرای نفس است و باین اعتبار
ضیق نفس از امراض حلق باشد و اعتبار دیگر آنکه مجرای حقیقی
نفس قصبهٔ شش است و عروق شعریهٔ اطراف او که از آنجا هوای
ملایم نفوذ کرده بدل میرسد پس باین اعتبار ضیق نفس از امراض

شبش باشد و صاحب موجز این علت را از امراض حلق عد
کرده است باعتبار اول و آنچه ازین علت حادث بسبب اسباب
خناق باشد در معالجات خناق مذکور شد و اگر چنانچه حدوث
این علت بسبب بلغم چسپنده در مجرای نفس باشد باشربه
لطیفه منضجه بلغم تدارک و تدبیر آن باید کرد بجلابات جاذبه بالفعل
و بالقوه مثل شربت زوفای مرکب از بنفشه و پرسیاوشان و بیخ
سوسن و نبات با قند و اگر ماده بلغم بسیار غلیظ باشد عسل
باید کرد و از مولدات بلغم و از مغلظات او پرهیز باید کرد و غذا
هر چیز که لطیف باشد مثل زرده تخم مرغ نیمرشت و با گوشت مرغ
و نخود شکسته و در آش از ادویه مثل دارچینی و زنجبیل
قدری باید انداخت وقتی که مزاج بسیار حار نباشد و اگر طبیعت
قبض باشد تلیین طبیعت با دویه که مانع قبض ضیق نفس نباشد
باید کرد و از فواکه ترش پرهیز باید کرد زیرا که هیچ چیز اضر درین
علت از ترشی و آب سرد نیست زیرا که هر دو مکثف مجرای نفس اند
و گاه گاه سینه را ببعضی روغنها که حرارتی دارد مثل روغن سوسن

روغنی

و روغن حب البان جرب باید کرد و اگر چنانچه سبب ضیق نفس
یبوست باشد روغنها و بعضی لعابهای رطب معتدل در حرارت
و یبوست استعمال باید کرد بخوردن از اشربه و اغذیه و علاج
در آنکه سبب ابخره دخانی متصاعد بمجرای نفس باشد ماء الشعیر که
در وی قدری قند اضافه کرده باشند باید داد چند روز پرهیز
از آنچه مضر است باید کرد و از ترشیها و اطعمه غلیظه که موجب بخار باشد
و از جمیع مبخرات محرجه باشد و منضج از همان شربت زوفای مذکور
چند روز اختیار باید کرد و استفراغ خلط موجب مرض بعد از نضج
ماده بمطبوخ افتیمون باید کرد و یا بحب ا و یا با فتیمون در قدری
شیر تازه چهار قاشق و قند هفت مثقال افتیمون نیم
کوفته و بیخته و درین شیر و قند آمیخته بوقت صبح باید اختیار
کرده چند بار کرد تا عمل دارو آخر شود بعد از آن شربت از اسبغول
تخم اسبغول نشسته نیم مثقال اگر حرارت قوی باشد در چهار قاشق
آب والا از قند و تخم ریحان نشسته باید اختیار کرد و در علت
تعدیل و تبدیل مزاج قلب بمفرحات باید کرد مثل مفرح یاقوتی

معتدل و مفرحات غیر با قوتی و از جمله تدا و ابست ضیق النفس آرام
و قرار و سکونست زیرا که حرکت موجب ازدیاد این علت است
و باید که بهیچ وجه ارتکاب ترشی درین علت علیل نکند و از حرکات
متعبه پرهیز نماید خصوصًا از جماع که بدترین چیزها ست و از جمله امراض
حلق ... است و آنچه سبب است درین علت بلغم غلیظ باشد یا برد
قوی که سینه را عارض شود علاج این اسباب قریب است
بعلاج ربو که نوعی از ضیق النفس است و همچنانچه در علت ربو احتیاج
بدادن تریاق کبیر که تریاق فاروق است میشود درین علت می
شود و لعوق بادزهر عنصل درین علت بغایت نافع است و ترکیب
و طریق ساختن او در جمیع قرابادینات مکتوب و مذکور است رجوع
درانها باید کرد زیرا که این کتاب مختصر یست که عجالة الوقت ساخته
پرداخته می شود و اگر جمیع مسایل آورده شود این مختصر تحمل آن نیست
پس بعضی تراکیب ادویه را حواله بکتب مبسوط این فن کرده می
شود تا در آن طلب کنند و گاه بحسب سرفه حرارت و یبوست
می باشد در علاج این قسم از سرفه دادن شربت بنفشه ممزوج با آب

الم

الشعیر که مراد بآن جو مقشر سفید کرده جوشیده بخته است که از
آب او درین شربت خلط کرده دهند و اندکی روغن بنفشه
بادام و یا روغن بادام صرف بآن آمیخته دهند و خمیره سفیده که مرا
ب پای اوست با قند این بهتر است از شربت درین علت و
انار شیرین نیز از علاج و اثر که این علت است هر صباح و برات
خواب مقدار پنج مثقال صاحب علت بلیسد و حب [illegible]
درین علت که بسیار نافع ازین مذکورات باید باین طریق که مذکور
میکردد باید ساخت مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو
و تخم خشخاش از هر یک یکدرم کثیرا و نشاسته و رب السوس
از هر یکی دانگی از مثقال مجموع ادویه نیک نرم کوفته و شربت انار
شیرین یا ترنجبین حل کرده ساخته بقوام آورده خمیر کرده حبها باید
ساخت هر یک بمقدار نخودی و خشک ساخته نساخته نگاه
داشت و هر شب ازین حبها چهار حب در زیر زبان باید نگاه
داشت و اگر چنانچه از مدفوع که با سرفه بر می آید چون ظاهر
شود دانگی کهربا و دانگی [illegible] و نشاسته در اجزای این حب السعال

باید نگاه داشت و اگر خناجه از مدفوع که بان سرفه بیرون می آید

خون ظاهر شود دانگی کهربا و دانگی خون سیاوشان در اجزای این حب

السعال باید آمیخت و علیل این علت باید که از هر چه ترش باشد

و قوی شور باشد و از آب سرد پرهیز کند و اگر خناجه حرارت

قوی باشد تخم خرفه بیک کوفته با این اجزا بیامیزد و مزوره و غذای

صاحب سعال کدو تر اگر بوقتش باشد و خبازی که مغز دخرک ماست

با برگ تر خرفه و یا اسفاناخ مطبخه در روغن بادام شیرین و یا زرده

تخم مرغ نیمبرشت باید داد و غذای ازین لعوت تر گوشت مرغ ماکیان

و یا شیره ماش و گوشت پاچه مهرا در ماء الشعیر خصوصا که سرفه خشک باشد

و در غذای این علت از زرده تخم مرغ و دو شابه پاکیزه با نان مبده

و حلوای نشاسته و گوشت پاچه مهرا و هر سرفه که سبب او نزله

باشد علاج آن با مادهٔ است بجانب بینی بادویه معطسات

از آفت نزله خلاص باشد زیرا که اگر خناجه در ...

ریزد سبب سرفه میشود و این حیلت است و از و خلاصی

نادر است و از جمله معطسات ادویه تیز حاره است مثل فلفل

و زنجبیل و امثال آن دانه که هر یک از اینها را بنابجه در بینی دمیده شد
و شربت خشخاش خوردن در منع ریختن ماده بسبب تسکین آن نافع است
پس بعد از تحقق نزله و خصوصا که ماده رقیق باشد و اگر چنانچه
سبب این علت امراض دیگر ذات الجنب و ذات الریه و ذات
الصدر پس علاج اصلی از مرض باید کرد تا این علت که بنسبت آن
و بنسبت اصلی مرض است تدارک یابد و اگر چنانکه با سرفه اسهال
باشد و درین صورت علاج صعوبتی پیدا میکند و درین صورت
شربت الآس باید داد و یا شربت انار شیرین و یا شربت صندل
یا انار شیرین با بعضی صمغها و لعابها مثل صمغ عربی دیگر
از جمله امراض حلق نفث الدم است و نفث دم عبارت از بر آمدن
خون است از راه دهن و حدوث این علت اگر چنانچه بعمل آن
بطریق تنحنح که مراد تحریک دهن است و زبان آن از دهن است اگر
چنانچه بطریق تنحنح است از سر و دماغ است و مراد از تنحنح راندن
خلطی است از دماغ بحلق بتحریک کردن گلو و آن از سر است
و اگر چنانچه بطریق تنحنح و آن از قصبه شش است و اگر چنانچه اینچ

براند اختن بطریقه می باشد [illegible] که این سرخ بر آورده است

و یا از معده است و از جگر و [illegible] یا بر خوانست

است درین اعضای مذکوره [illegible] بطریقه سرفه بیرون

می آید و از قصبه شش است و یا از نفس شش است و یا از سینه

و حجابات اوست و هرچند سرفه قوی تر علامت بد ماده است

و در علاج دشوارتر و علاج ترک بسیاری تکلم است و آواز بلند گردان

و جماع کردن و برجستن هر یک از مذکورات را سبب ظاهر است در

ازدیاد علت زیرا که حرکات سبب انفتاح عروق و اتساع می شود

و این موجب جریان خون [illegible] کشیدن نیز نباید

و نظر در اشیای سرخ [illegible] باید کرد زیرا که [illegible] دن

بمناسبت ملایم خود می شود [illegible] این جهت از ارتکاب

شراب نکند زیرا که شراب [illegible] سریع [illegible]

از و مستحیل بخون میشود پس مولد ماده علت است و باید از جمیع

مسخنات نیز پرهیز کند مثل ادویه حاره و همچنین از جمیع انچه ترا

و شور باید که احتراز کند و از جمله ماکولات که درین علت مضر است

خوردنی هم

خوردن پنیر کهنه زیرا که پنیر کهنه بودن بجهت احتراز نو است
زیرا که پنیر نو درین علت مفید است و از جمله علاجات فصد است
که پیش از حدوث علت واقع شود و این امر مشکل است
زیرا که کس چه داند که شخص را این علت واقع خواهد شد
تا بمقتضای او فصد پیشتر کند پس غرض اینست که ابدان
مردمی را حدوث این علت قریب الحدوث است پس
هر بدنی که بدنی درو بواسطه غلبه خون امثال این امراض
متوجه باشد احتیاطا فصد باید کرد و خون بقدر قوت
و طاقت باید کرد و در علاج این علت فصد و اخراج خون از
اسافل بدن نفع تمام دارد مثل فصد صافن و عرق النسا
و دادن اشربه که منع نزول از سر و دماغ بحلق و معده و قصبه
[illegible] کند مثل شربت خشخاش که در آن اندک خون سیاوشان
وضع عربی باشد چنانچه از هر یک دو دانگ و اگر چنانچه
خون باسراف باشد و حرارت غلبه اندکی کافور که بعد از شعیره
باشد باید آمیخت و گاه چنان است که اگر خون بافراط شود

و کار مشکل شود و بعضی اطبا قیراطی افیون نیز داده اند زیرا که
در تغلیظ و تسکین خون افیون نظیر ندارد و اما این علاج
مخاطره است همچنانچه بتقریب سابقا در بعضی علاجات مذکور
شد و دوایی که نافع است از جمیع انواع نفث الدم است
شربت انجبار است بعرق زوف و کهربا و دم الاخوین که خون
سیاوشان است و صمغ عربی از هر یک دو دو دانگ و نیز لعوق
انجبار درین علت فایده عظیم دارد و این لعوق مرکبست از
انجبار و کهربا و خون سیاوشان و بسد که مرجان سفید است و
برز امت از هر یک نیم مثقال کثیرا و نشاسته و صمغ عربی تف داده
از هر یک یکدرم که چهار دانگ مثقال است و افیون دانگی
مجموع ادویه نیک نرم کوفته و بشربت انار شیرین آمیخته نیک
بر هم زده از و هر بار مقدار دو مثقال باید لیسید و اگر تشنه شود
بجای آب عرق زوف خورد و غذای این علت زرده تخم مرغ
نیمبرشت که در و کهربا و خون سیاوشان پاشیده باشند و اندکی
گشنیز کوفته و غذا گوشت بزغاله در و انجبار و برگ لسان الحمل طبخ

کرده باشند و اگر چنانچه علیل قوی باشد درین علت ترک گوشت

کردن اولی است مگر در وقت نحافت بدن از ضعف دادن گوشت

درین صورت واجب است تا علیل از ضعف تلف نشود

وگاه چنان است که درین علت احتیاج ترک غذا می شود دو روز

سه روز اگر امتلائی باشد و در علاج او بقلة الحمقا که خرفه است

غذا نیک است و عصاره آن باشد در علت معدوده از

علاج است و لسان الحمل که مراد بآن زوف است با کشنیز و ماء الشعیر

که در و عناب و عدس با پوست طبخ کرده باشد و اندک از

لسان الحمل و قدری خون سیاوشان در و پاشیده باشند

بغایت مناسب است **قول** در بیان بعضی امراض سینه و شش

و امراض این دو عضو ذات الصدر و ذات الجنب و ذات الریه

ورم عضو دموی است و یا بلغمی است و بیشتر از بلغم مالح می باشد

که متعفن شده باشد و علامت این علت گرانی سینه و گرانی

سر است و ضیق نفس لازم این علت است و درد از سینه تا بر

قلب کشیده و دشواری تکیه کردن بجانب قفا و تب تیز و سرخی

علیها

و سرخی روی علی الخصوص سر دو رخساره که بسبب حرارت
و بخارات متصاعده می‌باشد و سرخ می‌شود و نبض درین
علت موج است و این علت از امراض حاده مهلک است موجبا
و اگر بزودی علاج نیابد مقرر اطبا آنست که در هفت روز
می‌کشد و گاه بر سبیل ندرت از و نجات و خلاصی هست
و گاه چنانست که منتقل بذات الجنب می‌شود و این اسلم است
از عکس که ذات الجنب منتقل بذات الریه شود و گاه چنانست که
این علت منتقل بسرسام می‌شود و از سرسام خلاصی و نجات
نادر است و اگر این علت در هفت روز منتهی بخلاص یا هلاک
نشود منتقل بسل می‌شود که مراد قرحه و ریش شش است و
ورم دموی بلغمی از دموی متفرق باشد که در بلغمی رفتن آن را
از ذهن و ثقل و ثبات که خواب بسیار رفتن است
و سرخی تیره و حرارت ضعیفه و اما ذات الجنب که آن را شوصه
نیز می‌نامند و بزبان یونانی برسام میگویند و آن عبارت از ورم
حار است که واقع در عضلات باطن است و یا در حجابات و یا در

بخار

حجاب یا خود این را جانبصی می‌نامند یا ورم حادث در حجاب خارج
میشود و یا ورم در عضلات خارجه می‌شود و اگر چنانچه در خارج
می‌باشد ادراک بحس لمس میتوان کردن و ماده این علت در اکثر
از صفراست و یا خون صفراوی و از بلغم این علت قلیل می‌باشد
بخلاف ذات الریه که از بلغم بیشتر می‌باشد درین علت تب تیز
زیراکه شدت و حرارت در صفرا بیش از خون است و اگر
مرکب از خون و صفرا باشد کیفیت تب اقوی خواهد بود و دیگر
چون این علت و ورم بقرب دل واقع است و دل محل روح
و حیاتست و موجب اشتداد حرارت پس بسبب تیزیی
و شدت تب باشد و وجع و ورم حس خلیده‌ی می‌باشد و با خرس
زیراکه آفت بر اعضای حساسه واقع است و درین علت نبض
منشاری است بسبب آنکه ورم در حجاب و عضلات واقع
است و سرفه خشک لازم این علت است در ابتدا و چون ماده
نضج یابد و منفتح شود و خروج ماده بسهولت باشد و درین علت
اگر قیح و چرک بعد از غشا در چهل روز پاک نشود پس گردد مرده

مهلک است زیراکه چنانکه علت بقرب دل است پس مخاطره است
و هرچند گاه که از فساد علت بشش سرایت کند و بسبب قرحه او
شود واقع شد و صعب باشد زیراکه این اشتغال اگرچه در نظر علیل
و اصحاب او از مهلکات اول خلاص یافته گان میبرد که مگر خلاصی یافت
اما بعلت دیگری مبتلا شده که منتهی بهلاک خواهد شد و علاج
و تدبیر این علت مشترک است میان ذات الریه و ذات الجنب که آن
اول فصد است و استفراغ خلط غالب بعد از ان بتلیینات و حقنه مناسب
و حقنه درین بهتر از ملینات و مسهلات است زیراکه در دادن مسهلات
خوف حرکت ماده بجانب دل است و اشربه این علت هرچه در ان
انضاج و تلیین و تنقیه و تبرید باشد مثل ماء الشعیر با شربت بنفشه و یا
ماء الشعیر مدبر و مراد بماء الشعیر مدبر آنست که ماء الشعیر را بمعلی آنچه است
دهند و یا با مطبوخ عناب سپستان و تخم خبازی که منجر در حرکت است
و خطمی و بیخ سوسن باید داد و اگر با شربت بنفشه آنچه دهند
صواب خواهد بود و باید که شربتها که درین علت داده می شود اگر
عطش باشد سرد باید داد و اگر عطش نباشد نیم گرم و در استعداد

عطش

عطش باکمی از این شربتها مقداری ملایم شیره خرفه باید آمیخت و یا شیره
تخم بادرنگ در شربت بنفشه تنها یا با نیلوفر آمیخته باید داد
و بوقت خشک شدن دهن مضمضه بشیره خرفه باید کرد و گاهی شربت
انار شیرین باید داد و عرق گاوزبان نیز باید آمیخت مقدار دو قاشق
و یا شربت بنفشه ممزوج با نیلوفر باید داد و اندک لعاب دانه
بهی با این شربتها بوقت سرفه باید آمیخت و یا شربت عناب
و نیلوفر باید داد و هرگاه ماده مرفوع باسرفه رقیق باشد
شربت خشخاش یا شربت عناب مضاعفه باید داد و یا مغلی از
عناب و سپستان در بعضی ازین اشربه مذکوره باید داد و هرگاه
با علت اسهال بقوت باشد و این مخاطره و مهلک است
درین صورت شربت حب الآس یا شربت انار شیرین مضاعفه
باید داد و اندک شربت صندل باید آمیخت و یا ماء الشعیر با شربت
حب الآس خلط کرده باید داد و اماجو را بریانی باید و آب هندوانه
با قند وقتی که حرارت قوی باشد و گاه چنانست که درین علت
احتیاج بشربت آلو می شود و این سبب بسیاری صفراست

وسبب خوف تحیّر کوثر بتهای شیرین ساق متخیل بعبارا نمی شود
او را تلطیف ویت نشانیدن حرارت بغایت است و در این
صفراوی که مانعی از دادن ترشی باشد بسیار نافع است و غذا درین
علت ماء الشعیر با قند است و یا با بعضی اشربه دیگر این علت بالعاب
حاصل از مغز نان که در آب سرد مالیده شیره از و گرفته باشند
و در وار قند با شربت نیلوفر آمیخته و یا با آناله از شیره مغز بادام با شیره
بادام این شیره نان پخته بقند دهند با اسفاناج و یا خیار بی
تازه و یا ملوخیا که نوعی از خیار است اگر چنانچه شهوت طعام
علیل را قوی باشد و اگر چنانچه ضعف غالب باشد و شهوت
طعام نیز باشد احتیاج بدادن گوشت مرغچه نیز می شود تا علیل
بسبب گرسنگی و ضعف هلاک نشود و مرغ جوجه را در ماء الشعیر
باید پخت و بر طبیب صاحب التدبیر ناگزیر است که مراعات قوت
علیل نماید زیرا که جمیع معالجات امراض وابسته بتقویت طبیعت علیل
است زیرا که دارو و طبیب حاذق یاران طبیعت اند و تا در طبیعت خادمان
قوت هست بزودی قبول آفات نمیکند و امراض ضعیفه را

نی ابراد دوا بیمار از خود دور میکند پس نگاه داشت قوت از جمله
ضروریاتست تا بوقت معارضه و مقاسات با علت عاجز نشود و حصول
قوت با براد اغذیه است اما بر وجهی که بسیار نباشد تا تحصیل
ماده مرض نشود پس واجب بر طبیب آنست که بقدر برد و تغیین
غذا بر حسب واجب کند و ادویه که بآن ضماد و طلا کنند در ابتدا موم
سفید و روغن بنفشه نیم گرم مرد و با هم آمیخته چنانچه از روغن
ده مثقال و موم سه مثقال نیک برهم زده باید بر محل وجع مالید
و بعد از ان ضماد منضج ورم خطمی و تخم زغیر و موم شرح اول مرد
از زغیر و خطمی را در اندک آبی یک دو سه جوش دهند تا لعاب
برون آید و از کرباس پالوده موم در و انداخته با تش آهسته
موم در ین لعابها باید گداخت و بعد از ان نیک برهم زده
ازین بر موضعی که وجع و ورم و الم دارد باید قدری را نیم گرم بر کرباس
یا بر روی پنبه گرفته بر محل ورم و درد باید نهاد و چون این علت جز
نی باشد پس حب سعالی باید اختیار کرد و اجزای او این مذکور است
که مذکور میگردد اجزای او بیخ تخم بادرنگ و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار

و تخم خشخاش سفید از هر یک یک درم و مغز بادام مقشر سه درم که
دو مثقال باشد رب السوس نیم درم که دو دانگ است مجموع [illegible]
کوفته و بیخته و بشربت انار شیرین خمیر کرده حبها ساخته بقدر
مقدار نخود خورد و هر شب چهار پنج حب در دهن نگاه باید داشت
و آبش را باید فرو بردن و باد او به باید بعد از بیشتر از شربت انار
آمیخته و بسه جوشی باید داد که لعوقی شود و گاه گاه ازین لعوق لیسیده
باید لیسید و ادویه ملینه و مسهله این علت بعد از حصول نضج ماده
بجلابات پانزده درم فلوس خیار چنبر و سی درم شربت بنفشه
حل کرده و نیم درم روغن گل در وی چکانیده نیم گرم باید اختیار
کرد و دیگری آلوی خشک تر کرده و عناب زرد آلوی خشک تر
کرده از هر یک یازده عدد گل نیلوفر اگر تازه باشد سه گل و بنفشه
نیم مثقال مجموع آب نقوع بنفشه و نیلوفر جمع کرده یک دو جوش
داده با پانزده درم فلوس خیار چنبر مالیده صاف کرده وقت صبح
باید اختیار کرد و صبر کرد تا عمل دارو آخر شود و با این دوا بیست درم
شربت بنفشه آمیخته باید خوردن و اگر چنانچه عوض خیار چنبر ترنجبین کنند

دهن بابونه و یا تیر یشت و چون سل که او نیز از امراض کلهٔ سینه است

علاج او قریب بعلاج ذات الجنب است و ذات الریه است و علاج

نفث او بعد از حفظ سر و سینه از هوای مخالف خوردن گلقند

آفتابیست حتی که اورا علیل نا بخورش بسازد و غذا گوشت مرغ در ماء

الشعیر و یا ماء الشعیر با سفوف سرطان و خوردن شیر خر گاه **فصل** در بیان

بعضی امراض قلب و معالجات او و بباید دانست که دل و دماغ و جگر

اشرف اعضای انسان است زیرا که روح حیوانی که انسان باو زنده

و باو حیاتست در دل متکون شده است و روح نفسانی که مبداء

حس و حرکت است در دماغ است و روح طبیعی که افاده و قوت و تغذیه

در جمیع بدن می کند در جگر پس سه قوت بسبب روح از مبداء فیاض جل

فایض شده که قوت حیوانی و قوت نفسانی و قوت طبیعی است

و این قوا با ارواح مختلط شده بجمیع بدن نفوذ کرده بسبب حس

و حرکت جمیع بدن میشوند و در تعریف دل حکما گفته اند که اول عضو

یتحرک فی الحیوان و آخر عضو تسکن وقت الفوات و این عضو را

شرفه و ریاسته تحمل بجمیع وجع و الم نیست و اگر چنانچه باو آفتی رسد

یا بالفعل تشخص [illegible] میشود الا بعضی سوء المزاجها که آنرا مستحیل است

مثل خفقان که بسبب حرارت و برودت می طپید و حدوث

غشی در بعضی اوقات و از جمله امراض ردیه او خفقان است

و مراد بخفقان طپیدن دل است و این حالت یا بسبب سوء المزاج

ساده است از حرارت یا برودت و هرکدام بعلامات

متبین و متشخص زیرا که اگر سبب طپیدن حرارت باشد

التذاذ بهوای سرد و آب سرد است و خوردن شربتهای

سرد و فایده یافتن از آنها و اگر سبب برودت باشد فایده

یافتن از شربتهای و غذاهای حار است و التذاذ بهوای

گرم پس بهر تقدیر در ایراد علاج ایراد ضد است از اشربه

و اغذیه باید کرد مثل آنکه در خفقان حار شربت صندل و تخم

اسبغول شسته باید داد و در خفقان بارد شربت قند

و تخم ریحان مناسب است و باین علت را سوء المزاج

مادی است و حدوث این علت از سوء المزاج مادی نادر است

و اگر واقع شود اکثر جنانست که از خون است و اگر طبیب حاذق

بلد

باشد و در تشخیص غلط نکرده اند کی خون بفصد اخراج کنند و این تدبیر
بعد از تحقق سبب خون است و حذاقت طبیب و الا این تدبیر اگر غلط
شود سبب هلاک علیل است و در علاج این علت مشمومات
طیبه بوئیدن بسیار نافع است مثل روایح فواکه طیب الرائحه
مثل سیب و بهی و از طیوب که در و عنبر و مشک باشد خصوصاً در
قسم بارد این علت و بوئیدن فواکه در قسم حار و بوئیدن ریاحین
از حار در قسم بارد و از بارد در قسم حار و شربت فواکه نیز از جمله تدابیر
حسنه است و خوردن عرق بید مشک و گلاب با شربه مفیده
این علت و مفرحات با قوتیه را درین علت منفعت بلیغه از حارات
ایشان در بارده این علت و از باردات از معاجین و مفرحات
در حار این علت و همچنین تریاقات وفاد مرات و دواء المسک
حار و بارد درین علت مستعمل و مفید است و گل مختوم با بعضی
از اشربه جیده این علت بسیار نافع است و غذای معلول خفقان
در قسم حار آش انار با مزوجه و با آش غوره و ماباسبیت ترشش
و با ریواج و زردک و ادویه که در خفقان طلا یا ضماد باید کرد در قسم

حار لعاب اسپغول با گلاب بر حرارات دل باید مالید و ضماد
از بقلة الحمقا با آب کاسنی باید کرد و خانه که علیل درو مسکن کرده
اگر بوقت تابستان باشد آب زده از ریاحین طیبه در پیش علیل
باید گذاشت و علیل را بقرب آب و موضعی که آب شارست باشد
نشانند که از آواز آب بهره مند شود و حظ وافر گیرد که این تدبیر
درین علت قوی مفید است و غذای این علت مزعفرجبا و مرغ فربه
با دارچینی و امثال اینها ست در قسم بارد و ادویه موضعیه قسم
بارد مالیدن روغن بان است بر سینه و روغن سوسن و مراد
بروغن سوسن در اغلب مواضع این فن روغن زنبق است که گل سفید
بقدر لاله کوهی است و بوی یاسمین دارد و بیاسمین هر دو حارند
سوسن ه
ودر امراض بارد مستعمل میشوند و گاه تفرقه کرده اند روغن سوسن
آسمانجونیست که در سمرقند و خراسان معروف و مشهور است
اما بوی ندارد بلکه بوئی کریه دارد و بیخ او را ایرسا می نامند و او نیز
در طبیعت حار یابس است و اگر درین روغنها اندکی مسک و اندک
عنبر حل کنند بهتر باشد و نیز از جمله امراض مهلکه دل عشق است و غشی

50

حالتی است که عارض دل میشود و بان تعطیل جمیع اعضا و قوا است

از حس و حرکت و اگر چنانچه این حالت همیشه مستمر شود موجب

هلاک است و اسباب غش مختلف می باشد زیرا که سبب او

یا موذیست که در دل وارد شده است و این سبب همچنانچه

در نوبتهای تپ ها واقع می شود و همچنانکه بسبب نیش زدن

وگزیدن حیوانات زهر دار واقع شود که اثر سمیت و کیفیت

سمیت اول دل کرده باشد و یا بسبب خوردن ادویه سمی مثل افیون — سرتنبه

و غیر ذلک و فرق میان غشی و سکته و صرع در کتب این فن مبین است

شروع در بیان آن بکرد زیرا که موجب اطالت است و یا بسبب

وصول اخریه ردیه است بدل خواه از داخل و خواه از خارج بدن

و یا بسبب سوء مزاج ساده است و یا سوء مزاج مادی یبس بدنی

اسباب مذکوره روح مجتمع شده متوجه بدل می شود تا حمایت

دفع اذیت از دل کند و با اجتماع روح موجب تعذیل

کیفیت باشد و گاه سبب غشی جوع مفرط می باشد و این سبب

رقت و یا قلت روح است و گاه سبب غشی بسبب گشت معده و یا

بشرکت عضو [illegible] و علاج در آن موذیست که و اکر [illegible] شده
دفع آن موذیست از هرچه باشد و علاج درانکه کزیدن حیوانات
زهردار باشد علاج بدفع سم آن حیوانست بمثل تریاقات اربعه
و ثمانیه و مثرودیطوس و تریاق کبیر که مراد بان تریاق فاروق است
و علاج درانکه سبب نوبت تب باشد در ابتدای حدوث قی باید
کرد و جمیع روایح طیبه مقوی دل است و باشیدن آب سرد بر روی
موافق است و قوت مغشی علیه است و از جمله مقویات و علاجات — موافق
غشی شوربای مرغ است که در حلق او ریزند و انکه بعضی اطبا
در غذای مغشی علیه شراب آمیخته مینمایند شرعی نیست و اکر حبابچه
بلبل در غشی هلاک شود بخشی خورده رفته باشد [illegible]
قول در بیان بعضی امراض معده و از جمله امراض ردیه او درد او است
زیرا که اکر وجع معده متشدد شود موجب هلاک است زیرا که
معده بقرب دل واقع است و دل از آلام و آفات [illegible] متاثر
می شود و خصوصا که وجع عارض فم معده شود و درد معده از سوء
المزاج ساده حار می باشد و سوء المزاج ساده بارد می باشد و دیکر

بعلامات مذکور مبین و مشخص میشود و اما اگر سبب درد سوء المزاج مادی
[illegible] ست ظاهر می شود و علاج در قسم اول تعدیل
و تسکین درد است باشربه و ادویه و اغذیه لطیفه و علاج در قسم
ثانی بعد از تحقق ماده علت اخراج ان ماده است اگر خون باشد
بفصد و این قسم قلیل الوقوع است و اگر اخلاط دیگر باشد هر یک را بادویه
مختصه بان ماده بعد از نضج و جلاب منضج و مدت چند روز نضج داده
اخراج باید کرد و اگر سبب سوء المزاج مادی باشد در اکثر صفراوی می
باشد و گاهی بسبب سودا می باشد و اگر سودا مراقی می باشد
و علامت او آنست که بعد از خوردن غذا و طعام باندک ساعتی
پیدا می شود و مراد بمراق چنانچه بتقریب پیشتر گذشت پوست
شکم است که میان او و معده است و اجتماع صفرای رقیق
در معده و ان محل اوست و چون طبیعت سودا بارد است طعم
او تیزتر ازین کیفیات و موجب وجع و اذیت معده می شود
یا سبب غذا است که پیش واقع می شود و یا اگر چنانچه پیش
نیست اما غلیظ است مثل هریسه و خصوصاً که از گوشت گاو باشد

و غیر ذلک منقطع و یا بسبب تفرق اتصال واقع در مقعد و علاج

در آنچه از خلط است چنانچه مذکور شد بادویهٔ مخصوصهٔ او و آنچه

که آنچه از خون است علاج بفصد است و در قسم اخراج صفرا بعد

از نضج باب انارین و هلیلهٔ زرد باید کرد و غذا آنچه لطیف باشد درین

قسم از بیب اختیار باید کرد مثل مزغوجه و آش غوره و آش

از سیب ترش و باب انارین با گوشت جل با ضعف و بی گوشت

حل با قوت و درین صورت که صفراوی است جمیع فواکه بارده حامض

نافع است و شربت سکنجبین و آب انارین با قند و شربت لیمو معرور است

که مقدار شربتها نهایتش ده مثقال است و از آن فروتر شست

مثقال است با مقداری آب سرد مناسب و ضمادات صفراوی

تا لقان جو با گلاب و با تا لقان بهی دو گلاب و مالیدن روغن معمول

از بهی درین قسم نافع است و اگر چنانچه سبب وجع سودا و یا بلغم

باشد میل بجانب اشربه و اغذیه و ادویهٔ حاره باید کرد از اشربه

گلقند با گلاب باید خوردن و اگر حرارت نه باشد سکنجبین از سرکه کهر باید

اختیار کرد و از معاجین حاره مثل از کندر چهار مثقال و از سنبل دو

استفراغ آن خلط نشده

بارده

مثقال از مصطکی دو مثقال دار فلفل دو مثقال عشقل یک مثقال مجموع
ادویه کوفته و بیخته با یک مقدار تمام ادویه عسل و نیم مقدار
آن رب بهی آمیخته باید برداشت و مقدار خوردن هر صباح
بر نهار یک مثقال باید اختیار کرد و بر معده طلا و ضماد
از سنبل و مصطکی و قرنفل و جوزبوا و سپاری برابر مجموع ادویه
کوفته و بیخته و با رب بهی و یا رب حب الآس آمیخته بر
روجع و فم معده باید مالید و معده را از ورود آب سرد محفوظ
باید فرمود و آنچه مضرت و مولد سودا و بلغم آنرا اختیار
نباید کرد و از آن چیز پرهیز بلیغ باید کرد و درین صورت غذای
دوائی اختیار باید کرد مثل نخود آب از گوشت بوقلی که در ود دارچینی
و فلفل یا زنجبیل باشد و از جمیع میوه پرهیز باید کردن مگر انار شیرین
در بعضی اوقات و چون ماده علت بارد باشد خواه سودا
خواه بلغم از روغنهای مفید بر معده باید مالید مثل روغن
یاسمین و روغن زنبق و روغن مصطکی و کندر و سداب
بوقت اشتداد وجع و در قسم حار روغن مصطکی و کندر و

وسنداب بوقت آشامیدن دوجو وورقسم حار روغن پسته یا روغن بادام

ومثل روغن ماخوذ از دانه کدو بر فم معده باید مالید **قول**

دربیان بعضی امراض امعا و از جمله امراض ردیه مهلکه او سحج است

ومراد از سحج در عرف و اصطلاح اطبا دو چیز است یکی جراحت

واقع بر سطح جلد و دیگری قروح حادث در امعا و اینجا مقصود

ثانی است که آن قروح امعا است وسبب آن حدوث اسهال

ودرین علت بسیاران تلف شده اند زیرا که چون روده که ممر

ومجرای غذا است متقرح شود و او جسمی است نسبت با عضای دیگر

رقیق مر اینه روده سوراخ خواهد شد وچون سوراخ شود متعاقب

علیل هلاک خواهد شد وحدوث این قروح از اسهال است

وعلامت این علت اگرچه در بیان اسهال مذکور است وبالجمله از

علامات او آمدن رطوبات لزجه است که مخلوط با خون است

ورطوبت مخلوق از خالق تعالی بر سطح امعا بجهت نگاهداشتن

از آفت صفرا و اخلاط حاده که بر روده مرور میکند مخلوق شده

است و از جمله علاجات نیکو درین علت دادن دوغ است که آهن

داده

تا فتها بسنک تافته درو مکرر فرو برده باشند تا مائیت ازو

دور شود و قبض در وی بیشتر و اندک صمغ عربی نقع داده یا و

مخلوط ساخته باید داد و اگر قدری نشاسته نیز با آن باشند بهتر است

و اگر معده علیل ضعیف نباشد و گاهی که عطش و سول و

سوزاک باشد که ناشی از کیفیت غلط است و صفراویت آن

طباشیر نیز درین تدبیر ضم باید کرد و از جمله اشربه بلیغ النفع دادن

پوست خشخاش است کوفته همچنان با تخم مقدار یکدرم بر بهار در شربت

پوست خشخاش است کوفته همچنان با تخم مقدار یکدرم بر بهار در

شربت الحب ریطرتی لیسیدن نه با منحل آب زیرا که خوردن شربتها

در اسهالات با آب منفعت کمتر دارد و یا شربت سیب و یا با شربت

حب الآس و دیگر تدبیر درین علت حقنه است بلعابات و با اغذیه

لعابیه مثل جوشیدن پاچه گوسفند با کرنج تا گوزنج و پاچه مهرا شود

آلوده مقداری صالح و نیم گرم در محقنه زنجه نوقت

بیمر و ز یه و دفعه در زمستان عمل باید کرد و یا بوقت نماز دیگر

و یا صباح در تابستان و اگر در عمل پوست خشخاش کوفته

وگل ارمنی اندکی آمیزند صواب باشد دوای نیکو جهت
این علت جو مقشر نیف داده و خطمی و زر بوالو و پوست خشخاش
از هرکدام دو مثقال در دو پیاله آب باید طبخ کرد تا نیم پیاله
بماند از کرباس پالوده و در قدری شربت الجبار و یا شربت
جب آلاس یا شربت خشخاش آمیخته باید داد و گاه بسبب حرارت
درین شربتها تخم خرفه کوفته در گوشه لته بسته شیره کشند
صواب باشد و بباید دانست که بر طبیب معالج امراض موب
ادویه واجب است خصوصاً ادویه قلبیه زیرا که دل از
اعضای رئیسه است و منبع روح حیوانی پس غذا ادویه
قلبیه از بارد و حار ضرور است تا بوقت استعمال طبیب
تواند کرد با خبر باشد و آن ادویه اینهاست که مذکور میگردد
یاقوت و کهربا و کندر و مروارید ناسفته و لاجورد و گاوزبان
و از میوه ها سیب و امرود و بهی و کشنیز خشک و [illegible] بوقت
غلبه حرارت و حجر ارمنی و طباشیر و کاشنی و گل مختوم و زرنباد
و زعفران و دارچینی و گل سرخ و درونج عقربی و هلیله و مرجان

مشک و عنبر

سفید و سرخ و بادرنجبویه و بادروج و انفحه که پنیرمایه مثل بره و
بزغاله و سویره است و غیر ذلک از حیوانات خوردنی هندبا
و انار شیرین و صندل سرخ و سفید که ودیواج و شقاقل
و قاقله و قرفه و پسته و ورق طلا و ورق نقره و عنبر و عود
و بودنیه باغی و سوسن آسمانجونی و سنبل و سعد و بلیجه
و ساذج هندی و فرنجمشک و عود صلیب و نمام و نیلوفر
و مومیایی و برگ مورد و میوه او که حب الآس است
و آشنه و اسطوخودوس و اترج و ابریشم خام غیر مستعمل و آمله
و بهمن سفید و سرخ و بسفایج و جدوار که آنرا بیخی می نامند
و بسیار عظیم المنفعت است و نارمشک و نارنج و ارا غاریه زرده
تخم مرغ نیمبرشت و شوربای مرغ جوان فربه و این مختصر بذکر بعضی
ادویه مرکبه از معاجین و مفرح و گوارشها تمام خواهد انجامید

فصل در بیان بعضی ادویه مرکبه از مفرحات و معجونات و گوارشات
و مراد بمفرح هر خریست که از و دل را فرح و سروری حاصل شود و جمیع
قوی را قوت دهد مفرح معتدل که مشهور بنوشدارو است اجزای

ادویه طریق ساختن او و این معجون مقوی دل است و مفرح نفس
و محسن رنگ بشره و مطیب بوی دهن اجزای آن مشک سه حبه چهار
مثقال قرنفل دو مثقال زرنب دو مثقال بسباسه و زعفران و قاقله
و هیل که خیربواست و قاقلهٔ صغار می نامند و جوز بوا از هر یک
یکمثقال مجموع ادویه یک رطل املهٔ منقی از دانه و در ده رطل آب
اول امله را باید طبخ کرد تا مهرا شود و از آب سه رطل بماند فرود
آورده نیم سرد ساخته نیک بدست باید مالید تا حل شود و از پرویزن
موی بگذرانیده و ثفال او را دور باید کرد و باز در دیگ ابدا
و یک رطل قند باید با او ضم کرده باید طبخ کرد تا نیم قوام پیدا می کند
و فرود آورده نیم سرد ساخته ادویه کوفته را باهم منخله نیک برهم زده
سرد ساخته در ظرفی چینی یا شیشه باید بر داشت و پیران و اصحاب
مزاج بارد را بجای قند عسل باید کرد و مقدار خوردن این مفرح
و معجون بر ناهار و بر بالای طعام یکمثقال است و این معجون نسبت به
بارد المزاج و معتدل المزاج را نافع است و از جمله مرکبات گوارش
مشک است که نافع است از ضعف معده و نفخ آن و اجزا و طریق

او در نسخه جه است که مذکور میگردد و این گوارش جهت بواسیر

و مقعد بسیار مفید است مشک نیم مثقال و قاقله و جوزبوا

که و قرنفل و قرفه و زنجبیل و دانه فلفل از هر یک ده درم که هفت

مثقال میشود دار چینی دو مثقال عود هفت مثقال زعفران

دو درم قند سفید مقدار تمام ادویه بوزن و قند با ادویه کوفته

و ادویه و قند در یک وزن تمام ادویه عسل آمیخته نیک

بر هم زده و سرد ساخته در ظرف چینی باید گرفت و در بعضی نسخ

عود ده درم و اقحوت و مشک یک درم و مراد بگوارش ادویه

حار خوش بوی گوارنده مراد است خواه آنرا معجون و ار

در قند مقوم و با عسل آمیزند و یا قند بقوام آورده ادویه در و

ریخته بر هم زده بر روی طبق یا بر پشت طبق باید ریخت و دیگر

و دیگر گوارش خوزی که نافع است از ضعف معده بارد

[illegible] بلغمی که بسبب برودت و رطوبت معده حادث

می شود و مرور حمل معده ملسا می شود که هیچ غذا در وقت

و ذرنگ نمی کند و هرچه خورده می شود همچنان بیش از تصرف

نافع سر

حرارت و قوت هاضمه بدر می رود و این اسهال اگر اول علاج
نباید مهلک است و اجزای او و طریق ساختن او برین وجه
است دانه انگور که از انگور نهاده در سرکه باشند تف داده
باشند و بسیار نیک کوفته باشند بیست مثقال و حب الآس
چهل مثقال خرنوب نبطی و گلنار و کزمازو از هر یک بیست مثقال
و کندر و نانخواه و مصطکی و سعد و سنبل از هر یک سه مثقال
و دو دانگ مجموع ادویه کوفته و بیخته و با قند بقوام آورده
وزن تمام ادویه خلط باید کرد و با عسل یک مقدار و نیم تمام
ادویه باید آمیخته برداشت و مقدار خوردن ازین گوارش
دو مثقال و یا دو مثقال و چهار دانگی حب نواح خوردن و این
معجون از اسهال زلق الامعا نافع است معجون نافع از برص
و بهق و جذام و داء الفیل از اکثر امراض بارده بلغمی و سوداوی
اجزای او و طریق ساختن او هلیله کابلی و هلیله [illegible] و افتیمون
و غاریقون و صبر سقوطری و ایارج فیقرا و شاهترج از هر یک
یک درم بسفایج چهار مثقال و نیم سنای مکی چهار مثقال و نیم و

ترب

زنده ده مثقال نمک هندی سه مثقال و نیم کوحاشا دو مثقال
اسطخدوس سه مثقال و دو دانگ محموده مشوی در میان سیب
بامیان بهی سه مثقال و دو دانگ مجموع ادویه کوفته و بیخته
و بیک و نیم وزن تمام ادویه عسل صافی خمیر کرده باید داشت
و ازین معجون بوقت حاجت مقدار خوردن از پنج درم تا پنج
مثقال میتوان خورد بحسب ضعف و قوت شخص و از جمله
مرکبات اطریفلات نافع است در بعضی امراض سر و دماغ از
جمله اطریفل کشنیز است و منفعت او منع الابخره و ردع الابخره از
دماغ است و مداومت او مصروع را بسیار نافع است و اجزای
او و طریق ترکیب او برین وجه است هلیله کابلی و آمله و کشنیز
خشک از هر کدام ده مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و بیک و نیم
وزن تمام ادویه عسل صافی خلط کرده نیک بر هم زده باید برداشت
و مقدار خوردن ازین اطریفل بر بهار و با بوقت خواب یک مثقال
است و دیگر از معاجین اطریفل مقلی که نافع است از علت نوازل و اجزای او و طریق ساختن او هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یک پنج مثقال

و فلفل یازده مثقال اول فلفل را کوفته بمقداری آب چکیده تا که قماش نیم پیاله باشد در وی حل کرده و مقدار یک وزن تمام ادویه عسل در وی آمیخته یک دو سه جوش داده فرود آورده ادویه مذکوره کوفته و بیخته با وی خلط کرده نیک برهم زده باید در ظرفی نگه داشت و مقدار خوردن بوقت حاجت از این فلفل یک مثقال است بر نهار یا بوقت خواب **و معجون دیگر** که استسقا را نافع باشد بوقتی که حرارت ظاهر باشد عصاره غافث و ریوند چینی و زعفران از هر یک یکدرم و نیم که یک مثقال می شود و عصاره افسنتین اگر موجود نشود از مطبوخ او و گل اذخر که آنرا اهل ماهونی می نامند و کف کیاه نیز نام اوست و تخم بادرنگبویه و تخم خیار و تخم خرفه از هر یک یکدرم و [illegible] تخم کشوث دو درم مجموع ادویه با عصارات مذکوره خلط کرده با یک مقدار تمام ادویه عسل مصفی آمیخته نیک بهم زده باید برداشت و مقدار خوردن معجون یک مثقال در آب عصاره کاسنی و عنب الثعلب بر نهار باید خوردن **از جمله مفرحات** مفرح یاقوتی است که جمیع اوقات

ودهد و چهره را صاف گرداند و این ترکیب که مذکور میگردد مناسب

مزاج اهل [illegible] اجزای او صندل سفید سه مثقال و دود زیکی

طباشیر دو مثقال و عصاره زرک سه درم نیلوفر دو درم مروارید

ناسفته دو مثقال و مرجان سفید که بسد است دو مثقال یاقوت دو

مثقال سنگ یشم دو درم سنگ لاجورد مغسول عقیق و کهربا و

کشنیز خشک و پوست ترنج و عود هندی از هر یک دو درم ابریشم

مقرض یا محرق یک مثقال و گل سرخ دو مثقال و گل مختوم دو مثقال

و تخم کاسنی دو مثقال کافور جودانه دو مثقال مغز تخم خیار و خشخاش

سفید و تخم خس که تخم کاهوست از هر یک دو مثقال رب بهی و رب

سیب و رب انار شیرین از هر یک بیست مثقال و قند سفید یا نبات

صد درم اول احجار را بر روی سنگ سماق آب سا کرده نرم آنرا

گرفته و درشت را دیگر آب سا کرده و درشت جدا کرده تا آخر و در پیالهای

چینی نگاه داشته و ابریشم مقراض کرده یا احراق کرده و باقی ادویه

کوفته و بیخته و با جمیع ادویه و دیگر در هاون صلابه کرده و در بهار انا بست

مثقال عسل صافی نیک خلط کرده و نبات و یا قند را بقوام آورده

آمیخته

مجموع عسل در بهای آنها با هم آمیخته نیک برهم زده ادویه کوفته را بآن آمیخته
نیک برهم زده در ظرفی چینی باید داشت و از جمله مرکبات بسیار منفعت
دواء المسک است که نافع است از خفقان و مقوی دل است اجزای
آن و طریق ساختن او برین وجه است گل سرخ و طباشیر و کشنیز
خشک و گاوزبان کوهی و کهربا از هر یک دو مثقال و مروارید ناسفته
یک مثقال و مشک دانگی از مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته
و با رب سیب و قند سفید مقوم مقدار یک و نیم برابر وزن ادویه
آمیخته نیک برهم زده سرد ساخته در ظرفی چینی باید برداشت و مقدار
خوردن ازین ترکیب بوقت خفقان یک مثقال است و مفرحی
دیگر که از نیر یاقوت و احجار دیگر که بسیار نافع است در مزاج معتدل
و اجزای او و طریق ترکیب آن گاوزبان کوهی و مرجان سفید و
کشنیز خشک و مروارید ناسفته و بهمن سفید و پوست اترج
و کهربا و ابریشم محرق و تخم خرفه از هر یک نیم مثقال مجموع [illegible]
و بیخته با یک و نیم وزن تمام ادویه [illegible] که درو هلیله با آمله پرورده
کرده باشند آمیخته نیک برهم زده باید برداشت و مقدار ماخوذ

خوردن مفرح بوقت خفقان یک مثقال است **و از جمله مرکبات**
شدید النفع در ازاله مرض جذام این ترکیب است که حکمای هند
اختیار کرده اند و مجرب دانسته اند اینست که مذکور میکردد و
اجزا و طریق ترکیب آن برین وجه است هلیله سیاه هفت مثقال
شیطرج هندی هفت مثقال دار فلفل سه مثقال و دو دانکی بیش
سفید یک مثقال و چهار دانکی مجموع ادویه کوفته و بیخته و بروغن
زرد خمیر کرده و بمقدار یک و نیم وزن ادویه عسل صافی منزه یک
برهم زده باید برداشت و هر کس که بیش میکوید و صلابه میکند می باید
بینی را بروغن بادام چرب کند و بروی مالی بندد تا از کرد و غبار
بیش بحلق و بینی آنکس در نیاید زیرا که بیش از زهرهای قاتل است
اما چون بدن مجذوم بسبب خلط سمی مسموم شده است در بدن او
اهلاک نمی کند و سبب صحت او میشود و این دوا پیش حکمای هند
در علت و برص از مجربات است **و از جمله مرکبات** بعضی حبوب است
حبی که ربو که از اقسام ضیق النفس است و ضیق نفس را نفع بلیغ می رساند
اجزای آن مرکی و میعه سایله و کندر اجزا الحب وزن برابر مجموع

نیک نرم کوفته و بیخته و باب حبهای خورد ساخته خشک کرده
و بوقت ضیق نفس بوقت خفتن در دهن نگاه باید داشت
و حب دیگر بجهت همین علت اجزای او رب سوس پنجدرم
و فلفل فرد ماناو مغز بادام تلخ از هر یک دو درم حلتیت یک درم
مجموع ادویه کوفته و بیخته و بافدری عسل خمیر کرده حبها باید
ساخت هر یک بمقدار نخودی و هر شب چهار پنج حب بوقت
خفتن در دهن نگاه باید داشت و صفت حب ایارج فیقرا که
که پاک کننده دماغ است از فضول و منقی معده است ایارج فیقرا
یک درم و نمک هندی نیم درم که دو دانگ از مثقال است هلیله
کابلی یکدرم هلیله زرد یکدرم غاریقون سفید چهار دانگ که یکدرم
است مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته الا غاریقون که از پرویزن
باید گذرانید مجموع ادویه با هم بار دیگر صلایه کرده و آب کرفس
با آب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقدار نخودی
که توان فرو بردن و خشک کرده و بعد از جلاب و پرهیز و حصول
نضج ماده بوقت سحر باید خوردن و تدابیر دیگر چنانچه رسم است

59

بجای باید آورد و مقدار خوردن ازین حبوب یکمثقال و نیم ا
یرا ایارج فیقرا مرکبی است که اجزای او اینهاست که مذکور میگردد
سنبل و سلیخه و مصطکی و دارچینی و حب بلسان و عود بلسان
و اسارون و زعفران از هر یک یکدرم صبر سقوطری دو مقدار
تمام ادویه و مقدار خوردن ازین ترکیب اگر تنها خورند دو
درم است بوقت خواب و اگر با عسل حب کنند
و خورند دو مثقال است و در ترکیب با عسل
دو مثقال از عسل و یک مثقال از
ایارج باید کرد و الله اعلم
بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

یک تو کل هزار در ما

یک قلعه هزار سا

المن بوزن بغداد رطلان وبالدرهم مائتان وسبعة وخمسون
درهما وسبع درهم وبالمثقال مائة وثمانون مثقالا وبالاستار اربعون
استارا وبالاوقية اربعة وعشرون اوقية المن الرومي عشرون
اوقية المن المصري ستة عشر اوقية الاوقية بوزن الفضة عشرة دراهم
وخمسة اسباع درهم وبالمثقال اربعة ونصف وقيل الاستار ستة
دراهم وثلث درهم قسط اربعة ارطال وقيل عشرون اوقية
قسط العسل باليونان رطل واحد وقيل رطل ونصف وقيل رطلان
ونصف موجب ستة اقساط رومية الدورق ثمان موجب قفرجسه
وعشرون منا وهو ثمانون مكوك وكيله اربعة وعشرون كيلجه
وكيلجه ستمائة درهم الرق خمسة ارطال وقيل ثمان سكرجه
كثيرة تسعة اواق والسكرجة الصغيرة ثلثة اواق والسكرجة مطلقا
اربعة وعشرون قسطا قسطار مائة وعشرون رطلا الكوز ستة اقساط
الكوب ثلثة ارطال درهمي مثقال وقيل درهم بندقة درهم وقيل
مثقال الجوزة البسيطة مثقال والجوزة مطلقا تسع دهمات النواة
دانقان الملعقة من المعاصر والعقل اربعة مثاقيل ومن الدواء

مثقال

الخرنوبة الشامية قيراط واحد والقيراط اربع شعيرات الباقل
رباني اربعة وعشرون شعيرا باقل مصري ثمانية واربعون شعيرا
سمطبيس الجرة الصغيرة ذمر اربعة اقساط طالنطون مائة وخمسة
وعشرون رطلا بالبغدادي طولوس تسع اواق شل قوطول قوطيل
اثنان وسبعون مثقالا غرما دانق ونصف وعند بعض الناس
ساموباغرما ونصف وعند قوم ثلثه واربيطا ادولوبلة واربط
ما ما كبر بلة متيقبل الصغير مثقالان ربس قيراطان خورة مكي
ست دراهم بانت بولوس دانق بالمثقال فنسطون كيربلة دان
سيطون صغير ست دراهم بانث الكرية دانق ونصف وعند بعض
دانقس كسوتة مي يقال على الوزن وعلى الكيل ثمان ارطال بالكيل
ثمانية عشر درهما

[illegible]

المكوك مكيال وثلث كيلجات والكيلجة منا وسبعة اثمان من والمنا
رطلان والرطل اثنا عشر اوقية فالاوقية ثلثا استار فالاستار اربعة
مثاقيل ونصف والمثقال درهم وثلثة اسباع درهم والدرهم
ستة دوانيق والدانق قيراطان والقيراط طسوجان والطسوج
حبتان والحبة سدس ثمن درهم وسبع جزء من ثمنه واربع اخماس
من درهم والجمع مكاكيك والله اعلم
بالصواب

والدانق سدس
الى اربع دانق الى نصف
الدرهم فيكون اثنا عشر الى ...
الدرهم ...

المنضجات منضج الصفرا من الاغذية ماء الشعير والخيار والبطيخ والاسفاناخ
ومن الادوية السكنجبين وماء قشور البطيخ واصوله ومنضج البلغم الشبت
وماء الفجل والفرج والخردل

سدید

فی ربیع الرابع الا استفا بجواب الشمس من برکت
الربیع الرئیس قال اذه وباه مرارا ربیع الربی ولک لوقد
الربیع الرئیس الرومی ما د ودیم و ربیع لی علمه ارقال
من الا الشمس الرومی ... یعد او بعض و یو فد السوال
حتی شی الربیع و یرسی عصاره علی ذلک
و یشوی فی الطرد و حد من عصاره
الا و من العسل اربعه و من
الشراب السعد و یطبخ الطبخ
و یعدم و یسعد

العلاج ... علیهم
الجمیع والعطش ...

وعند ایام الی السهوس ما فیه له
و یعود للکلیه من الدرابع و الربیع
والربیع الطبیه مارسل
والدار صینی والزعفران
والمصطکی

سدید

بول الابل والبول الاعرابیه الداعیه للمعی
والشربات ...
الربیع والتنقیص والکرفس
الری و غیرها

و تجر الاعنه البلغم
کالزنجبیل والدارصینی
والسنبل و من الادر
الافیون مع شی
من الترو البلس

و دیو اسعال ...
الا القرب ...
... و یسعم
... السمس
و ما ...
الموشه ...
... البطن
ما ... الغد
... یوم

علاج برص بل جواب

سفوف نمک یک کیره وز

برروز ناشتا میخوند تا چهل

و غذا غیر از نان نخود

چیز دیگر نکنند هر جا

آبله شده آب برمی آید و

رنگ اصلی پیدا میکند مجرب

نوعی دیگر

عشقه را کوفته چند بار

دفع آن علت کند

هو الله

مرار در دسینه بحقدار داته تحود کلان مزبالک ازوله حوس سعد

اوزار دایره

ولکن

وکلن عاقل

وکلن اردسا قالع وحسود

حقوق

کلن

کلن

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب ابي بكر محمد بن زكريا الرازي في الطب ويسمى برء ساعة قال ابو بكر محمد
بن زكريا انا كنت عند الوزير ابي القسم عبد الله فجرى بحضرته ذكر شي من
الطب وبحضرته جماعة ممن يدعيها فتكلم واحد منهم بمقدار ما بلغه علمه حتى قال
بعضهم ان العلل من مواد تكون قد اجتمعت على مر الزمان والايام
والشهور وما يكون هذا سبيل كونه ولا يكاد يبرا في ساعة بل يكون
في مثل ذلك من الايام والشهور حتى تبرو العلل فسمى كلامه جماعة
من حضر من المتطببين كل واحد منهم يريدون كثرة الذهاب والمجي الى
العلل واخذ الشي منه فعرفت الوزير ان من العلل ما يجتمع في ايام ويبرا
في ساعة واحدة وقد يكون في شهور ويبرا في ساعة واحدة فتعجبوا
من ذلك فسالني الوزير ان اولف له كتابا يشتمل على جميع
العلل التي تبرا في ساعة فبادرت الى منزلي وعملت هذا الكتاب

تم بحمد الله تعالى [illegible] السابع عشر [illegible] اول [illegible]

كتاب السري في الصنعة لان هذا الكتاب هو دستور الطب والله الموفق

[illegible] ابو بكر من شاني في تاليف الكتب ان اذكر العلل التي يكون من الفرق الى القدم وليس كل العلل تبرا في ساعة فلاجل ذلك ذكرنا عضوا فذكرنا اعضاء كثيرة وقدمت ذكر ما يجوز ان يبرا في ساعة ان شاء الله تعالى

في الصداع اذا كان الصداع في مقدم الراس وما يلي الجبهة فان ذلك يكون من فضلة الدم يكون علاج ذلك ان يخرج شيئا من الدم اما بالحجامة او بالفصد فانه يسكن على المكان او يشم شيء من الافيون الجيد ويجعل منه في انفه واعرضه او ياخذ شي من العناب او شرابه او ياكل شيئا من مرقة عدس او يتناول شيئا من الكسيرة (?) اليابسة فانه يسكن على المكان ودليل ذلك الحرارة ويكون علاج ذلك ان يبل خرقة كتان بدهن ورد فانه يسكن على المكان او يشم النيلوفر وياكل من لب الخيار الذي قد وضع في خل ثقيف او يتناول شيئا من الربوب الحامضة التي من شانها اطفاء الصفراء فانه يسكن في الوقت ان شاء الله واذا كان الصداع مو[illegible] مما يلي المحدودة فان ذلك يكون في البلغم وعلاج ذلك [illegible] يبل بالسكنجبين وماء العسل ويشرب عليهم ماء الشبت

حتى تنعيا كلها في جوفه من البلغم ويجتهد ان يكون ذلك في ماء حار فانه
على المكان او يتناول شيا من اهليلج الكابلي المربا و اهليلج المربا فانه يسكن
في الوقت وان تغرغر بماء حار فيقرا يسكن في الوقت انشاء الله **هيا**
هيجان العين يكون هيجان العين من الشيء في الشمس علاجه ان يشم الافيون
المصري ويطلي العين به ويكون ذلك تعقيب الجلوس عند النار فان
كان يعقبه يتناول شيء من الطعام مبلغم واكتحل بشيء من اهليلج الكابلي
فانه يبرا انشاء الله تعالى **في الزكام** ويكون علاج الزكام الذي صعب متواتر
العلل في ساعة واحدة بانك تامر العليل ان يصب على راسه ماء حار
شديد الحرارة فاذا احس بتلك الحرارة في دماغه برا من ساعته ووقته
ويكون علاجه ايضا ان ياخذ خرقة فتحمى على النار وتوضع على يافوخه فاذا
احس بالحرارة يسكن في الوقت **في وجع الاسنان** علي ان تامر العليل بان ياخذ
جنبهن او ثلثه من الموميا ويلته في قطنه ويبله بماء ويدقه بين حجرين ويضعه
على السن فانه يسكن على المكان او ياخذ شيء من سكر العشر وزن قيراطين
ويلفه في قطنه ويجعل على الضرس فانه يسكن وقد نعل ذلك اشياء كثيرة
من الغالية والقطران ولي العار **في قلع الاسنان** تغرغر مدة ياخذ عاقرقرحا

بعضه

في خل خمر شهر حتى يلين ويصير مثل العجين ثم اجعل على اي ضرس شئت
فانه يقلعه في الوقت في البخر يوخذ زبيب شيرونري ويدق معه اطراف
الآس الرطب ويجعل بنادق صغار ويتناول منه فانه يسكن البخر في
الوقت في العلق الناشب في الحلق علاجه ان يتغرغر بالخل او يوخذ وزن
درهم من الذباب الذي يكون في الباقلي ويدق ناعما وكل بخل خمر ويتغرغر
فانه ينحل في الوقت في الشقيقة علاجه ان تتبخر بعرطنيثا فانه يبرا في الوقت
او يتبخر بعظام الكلب فانه يبرا في الوقت فان ذلك من لعوه عولج
بان يوخذ كف من شعير ويوضع تحت الجب حتى يقطر عليه الماء ويلين ثم يوخذ
ويعصر من مائه نصف رطل و يبرد يوخذ دانق افيون ودانق جاوشير
ويسعط من ذلك الجمع بوزن دانق او دانقين فان حدث من ذلك
وجع في الراس يصب على راسه ماء بارد شتا كان ام صيفا فانه
يذهب في الوقت في الصرع علاجه ان يوخذ افيتمون وعاقرقرحا و
اسطوخودس وبنفسج يدق وينخل ويعجن بزبيب طائفي ويتناول منه
الجوزة قبل النوبة فانه يدفع الصرع في ذلك الاسبوع في الدوي والطنين
في الاذن ان يسحق الافيون الجديد بالماء ويقطر في الاذن فانه يسكن في الوقت

في الرعاف علاجه ان يسعط في الانف سنب يماني او توضع محجمة بلا نار
على الجانب الذي يرعف منه فانه يسكن في الوقت باذن الله تعالى
في البواسير علاجه ان يتبخر بوزن دانق لوف شامي فانه يسكن في الوقت
وان عمل حبا وطرح منه وزن دانق منه كان ابلغ ويسكن في الوقت في النواصير
علاجه ان يذر عليه التوتيا الاخضر فانه تقطع المدة على المكان سريعا
الجراحات العسرة التي لم تسكن منذ سنة واكثر يوخذ من السمن البقري
العتيق الذي له عشر سنة واكثر ويعمل فتيل من قطن ويغمس فيه ويوضع
في العرق فانه يقطع الدم في الوقت ويكون تمام الحام الجرح بعد ايام لعد العلاج
في الجراحات الطرية علاجه ان يوضع فيه صمغ البلاط واهليلج الكابلي مسحوقا مثل
الكحل او ماء الكافور لم يمسه بدهن او غسل فانه يسكن في الوقت فيما يذهب
الوجع من الاعضاء من سقطة او ضربة يوخذ اقاقيا وصبر وماش
ونعناع وطين ارمني يدق الجميع ويبل بماء الآس ويطلي به ريشة فانه
يسكن الوجع في الوقت ويذهب الخضرة الذي يولد منه في حرق النار
وقد يعرض من حرق النار وجع شديد علاجه ... دزمر اسفيداج اصفهاني
ونوره وورد مطحون وخباس كل واحد جزء يخلط بدهن ورد

عالص

خابص ثم يهيئ عليه فانه يسكن الوجع انشاء الله تعالى ويكون تمام البرء

في اقل من ثلثة ايام **في خروج المقعدة** علاج ذلك ان ياخذ ظلف شاة

وقرن فيحرق ذلك ويدق وينخل معه حضض وجلنار وشب وعفص

وورد مطحون وقشور رمان وآس رطب من كل واحد جزء ويطبخ بماء

قليل حتى يخرج قوته وتقعد فيه الصبي فاذا خرج حيث تقعد به ضمد به ثم يرده

فانه يثبت على الوقت ولا يخرج ويبرا انشاء الله **في القولنج**

علاجه ان يوخذ من المعجون الملوكي فانه يسهل في الوقت او يوجد حنظله

يستخرج شحمها ويعمل منه فتيله ويامر العليل ان يحتمله فانه يحمله في الوقت

غير انه يحدث منه كرب عجيب ومغص في الجوف وعلاج ذلك المغص ان

يوخذ كف كسيرة وقليل كمون وكراويا وكف شعير والجندبان وكف

حب رمان يطبخ جيدا ويوخذ من مائه نصف رطل ويصب عليه اوقيه

مري ويضرب ويشرب فانه يسكن في الوقت **في الخلفة** ينفع منه ان تضمد

بعد البطن بصندل وكافور وماء الشاهسفرم وهو الريحان ويطلى حواليه

ويعطى اقراص الكندري الذي ذكرناه في المنصوري في باب الخلفة

نافع انشاء الله تعالى **لمرخيز الصبيان** يسقى انفحه جدي بلبن امه فانه يسكن

في الوقت وزجر الصبيان توخذ حب الرشاد مثقال ويطرح عليه
ثلثي مثقال كمون كرماني وتنخل ويعجن بسمن بقر عتيق ويسقى ... ر
فانه يبرا في الوقت **في عرق النسا** هذه علة عظيمة كثيرة الخطر تتلف
في وجودها الخلق لعلة معرفتهم بها ويكون في الجانب الوحشي من طرف
العصعص الي القدم ولقد كان الاجداد ان يقول قولا بليغا غير
اما لحب الاي رعرض كتابنا هذا فعلنا فيه بالاخبار علاجه ان يوخذ
درهم اسطرى ومثله اهليلج اصفر ومثله سورنجان ويدق وينخل
ويجعل حبا ويتناوله فانه يسهل جمته الي سته يبرى في ذلك الوقت ولقد
عالجت بهذا الدواء سحاتي قبل هذا الدوا لم يمكنه النهوض بنفسه ولا ان ينقلب
من جنب الي جنب وخرج باذن الله تعالى **في الاعياء والتعب** قد يكون
الرجل يمشي فراسخ فيناوله من ذلك تعب وجود في المفاصل ولا يمكنه
النهوض علاجه ان يبل اطفاره باي دهن فانه يسكن في الوقت ويمكنه
المشي فلتسافتها النساء الدرع **وينفع** منه ايضا ان يقوم الرجل
في الماء البارد ان كان صيفا وان كان شتاء في الماء الحار ويلبس الي
الركبتين ولا يحب على بدنه فانه يذهب الكفار ... شاء الله تعالى

66

في الاطراف اذا عرض لها الحكة في الشتاء اذا هو غسل بدنه بالماء البارد

ان كان صيفا او كان شتاء ففي الماء البارد وليكن الي ركبته ولا يصيب

علي بدنه فانه يبراء وعلاجه ان يوخذ ماء شديد الحر فيطرح فيه كف ملح

ويضع اطرافه فيه ساعة فانه يسكن في الوقت باذن الله تعالى

تم الكتاب

م

الفصل الاول في البسائط من النبض فنقول اولا ان النبض حركة

من اوعية الروح مولفة من انبساط وانقباض لتبريد الروح بالنسيم و

كل نبضة مركبة عن انبساط وانقباض ولابد من السكون بين كل حركتين

متضادتين وجدت فقد علم بان كل نبضة مركبة من سكونين والاجناس

التي يعرف منها حال النبض عشرة الجنس الاول الماخوذ من مقدار

الانبساط طولا وعرضا وعمقا والبسائط تسعة الاول الطويل وهو

الذي يحس اجزاءه في الطول اكثر من المعتدل ويدل علي زيادة

الحرارة والثاني الـ   الذي يقابله ويدل علي البرودة والثالث

المعتدل بينهما   سطه بين الامرين ويدل علي اعتدال حال

البدن في الحرارة والبرودة ء الرابع العريض وهو الذي ياخذ في
عرض الاصابع اكثر من المعتدل ويدل على زيادة الرطوبة والى مس
الضيق وهو الذي يقابله ويدل على اليبس والسادس المعتدل
بينهما وهو الذي يتوسط بينهما ويدل على اعتدال حال البدن
في الرطوبة واليبوسة السابع الشاهق وهو الذي يحس اجزاءه
في الارتفاع اكثر من المعتدل ويدل على زيادة الحرارة والثامن
المنخفض وهو الذي يخالفه ويدل على قلة الحرارة والتاسع المعتدل
بينهما ويدل على الاعتدال الفصل الرابع في الوان البول واما
فيعتقد الحال عند عدم تناول شيء صابغ وطبقاته خمس الصفرة والحمرة
والخضرة والسواد والبياض اما الصفرة فمراتبها ست التبني وسببه
سوء الهضم والاترجي وسببه حسن حال الهضم والاشقر وسببه زيادة
الحرارة والنارنجي والناري والزعفراني كل واحد منها يدل على زيادة
الحرارة بالنسبة الى المرتبة التي قبلها واما الحمرة فمراتبها اربعة الاصهب
وهو يدل على غلبة الدم قليلا والوردي والاحمر القاني والاحمر الاقتم
كل واحد منها يدل على غلبة الدم بالنسبة الى المرتبة التي قبلها واما الخضرة

فمراتبها خمس الفستقي وهو يدل على البرودة والاسمانجوني والنيلجي
واحد منهما يدل على زيادة البرد بالنسبة الى المرتبة التي قبلها والكراثي
يدل على احتراق شديد والزنجاري يدل على احتراق اشد واما السواد
فمراتبه اربعة الاسود السالك من طريق الزعفراني ويدل على سوداء
احدثت من الصفراء والاسود الآخذ من القتمة ويدل على سوداء احدثت
من الدموية والاسود الآخذ من الخضرة ويدل على سوداء صرفة والاسود
الضارب الى البياض فيدل على سوداء بلغمية واما البياض فيدل
على البرد وعدم النضج واندفاع مادة بيضاء **الفصل الثالث**
في الحميات الحمى اما ان يكون قصيرة الزمان او طويلة الزمان فان كانت
قصيرة الزمان فهي حمى اليوم وان كانت طويلة الزمان فاما ان يكون
مادية او غير مادية فان لم يكن مادية فهي حمى الدق الذي يعرض للاعضاء
الاصلية وان كانت مادية فمادتها لا تخلو اما ان يكون داخل العروق
او خارج العروق فان كانت داخل العروق فينقسم الى دموية وصفراوية
وبلغمية وسوداوية اما حمى اليوم فهي التي تحدث من الجلوس في الشمس
ايام الصيف ومن اكل الاغذية الحارة ومن الغضب الشديد او التعب

وعلاجها ان شربة الباردة والربوب الباردة الممزوجة بالماء
المبرد بالثلج وينبغي ان يدخل الحمام بعد زوال الحمى ويغتسل بالماء الفاتر
ويلطف غذاءه يوما او يومين واما حمى الدم فهي المطبقة
وحدوثها اما من عفونة الدم او من كثرته وغليانه وعلاجها
الفصد واخراج الدم الكثير وتبريد المزاج بماء الرمان الحامض مع
السكر الكثير وماء الشعير مع رمان الحامض وان كانت الطبيعة
يابسة فيسقى ماء الاجاص والعناب وتمر الهندي بالطبرزد
والغذاء مزورة الماش والقرع بدهن اللوز وان كانت الطبيعة
معتدلة فالغذاء العدسية الحامضة وماء الحصرم بدهن اللوز واما الصفراوي
داخل العروق فهي المحرقة وعلاجها الفصد واخراج بقدر الحاجة واسهال
الطبيعة بماء الاجاص والتمر الهندي والشيرخشت ويلزم العليل
اقراص الكافور سحرا وماء الشعير مع طلوع الشمس واما الحمى الصفراوي
خارجة العروق فينقسم الى خالصة وهي التي لا تزيد نوبتها على اثني
عشر ساعة وهي الغب والى غير خالصة وهي التي تزيد مدة نوبتها
على اثني عشر ساعة وهي شطر الغب وعلاج النوعين الفصد

والي

والقيء وقت النوبة بالماء الفاتر والسكنجبين واسهال الطبيعة بماء
الفواكه والتمر الهندي والطباشير ونحو ذلك وفي يوم الراحة يعطى
ماء الشعير غدوة وعشية واما حمى البلغم داخل العروق فعلاجها
الفصد ثم اسهال الطبيعة بما يخرج البلغم والغذاء ماء الشعير
واما حمى البلغم خارج العروق فعلاجها تنقية المعدة بالقيء بالعسل
والسكنجبين البزوري واكل الجلنجبين والغذاء ماء الشعير وماء
الحمص بدهن اللوز واما حمى السوداوية خارج العروق وداخله
العروق فهي الربع فيجب ان يراعى فيها حفظ القوة ليبلغ المنتهى
فانها من الامراض المزمنة وما لم تظهر علامات النضج فيعد غذاء
المريض بالفراريج ويسقى يوم النوبة السكنجبين بماء الفاتر ويمنع
المريض عن الغذاء قبل النوبة واذا ابتدا آثار النضج وجب
ان يسقى طبيخ الاهليلج الاسود الهندي مع الخيار شنبر
والترنجبين ويجب الغاية مصروفة الى ادرار بوله بماء الكرفس
اي عناية الطبيب
والرازيانج واذا انقضت مدة الحمى فيلزم العليل حب الغافت
ويطعم الفراريج واما الحمى المركبة فهي التي اختلفت ادوارها

واختلفت الحموم حتى يكون الحمى يوما اصلح ويوما افسد وان اختلفت العلامات والدلايل فعلاجها اختلاف الادوية بحسب الاعراض الظاهرة واما حمى الدق فمن شانها ان يحدث عقيب حميات متطاولة وعلاماتها ذوبان اللحم وسقوط القوة ودقة الصوت وغور العينين وحمرة الوجه عند الاكل وعلاجها ان يلزم العليل ماء الشعير ودخول الحمام كل يوم والسكون في الهواء البارد الرطب والجلوس في الماء الفاتر والتمريخ بدهن البنفسج ويوضع على صدره دايما خرقة مبلولة بالماء الورد الذي حل فيه الصندل والكافور مبردا بالثلج والغذاء السمك المشوي والخس والخيار والقثاء وله معالجات اخرى في المطولات

م

قال الشارح الاسباب والعلامات

واحد ماء الشعير فان فيه عشر خصال صار بها افضل الاغذية للامراض الحارة على ما حققه بقراط بارد منضج للاخلاط مستفرغ للحرقة منها منق للمعدة سهل النفوذ الى جميع

البدن

البزر لذيذ ليس بالشبع والبعض معتدل الغذاء يسكن العطش

لا يبيع الاخلاط الفاسده لا يشبع ولا يربو في المعده وجيعه

معروف

ازیران دم سیک نقش آب

در کوزه آب تا رسیده در کشید

وان آنه بر لب آب میخواند

و نزل من القرآن ما هو شفاء

و رحمة للمومنین و از میان آب سحور بر کشید

در سال بوی بسیار ظنا حسن گفته اند

که هر کاه مداد سیاه از قوت بلغم

و آنکه در سیم روز آید از قوت

و آنکه تا رحص آید از قوت حلم

و آنکه هم سب آید از باد و سودا

علاج دل ...

خود کامی ... دریا

هر کس هر چه داد ...

هر لحظه که تو در پیش داری

ما نام ... نا خوش داری

بطلب عبرت بخود بنمیکرد

که گفته اند ...